

№ 50
Feb 26 1976

بقیه صفحه ۹
عبد البصیر رسام ...

همچنان به حیث بیک راست
در مسابقات اشتراک می نماید.
وی به مجله دکمکیانوانیس
دلچسپی دارد و به صفحات
برای زندگان و به قلم شما
نلاقمندی خاصی دارد.

در اخیر مصاحبه خواستیم
ناظر اش را در مورد بیک شاکرد
که چه وقت می تواند شاکرد
ممتاز گردد پرسیدیم گفت: به
درجه اول یا بندی به حاضری
و بعد وقت خواندن درسها است
و داشتن تقسیم اوقات درسی
و معین کردن وقت تفریح همه
رول مهمی در ممتاز بو دنیک
شاکرد دارد.

تئیه علومى همکار مجله حمیرا دخترک زیبا در لباس

مجله

اطلاعات او کلتور

رئیس تحریر:

محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤل جلال نورانی

مہتمم: عبدالرشید آشتی

تلفون دفتر رئیس تحریر

۲۶۹۴۵

تلفون مدیر مسؤل

سوچپورد: ۲۶۸۵۱-۵۵

ارتباطی: ۵۳

آدرس: انصاری واپ مطبعه

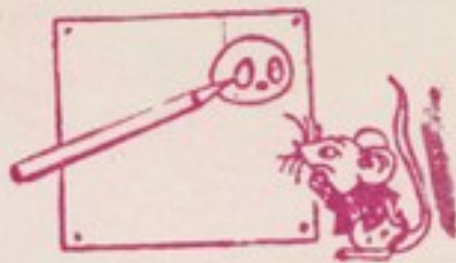
دولتی اداره کمکیا نو انیس-

«مطبعه دولتی»

قیمت یک شماره ۳-افغانی

حسیب زکة طفل ذکسی وصیحتمند .

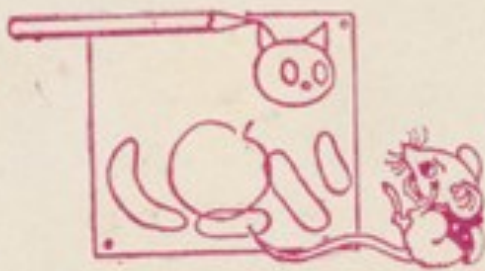
موشك كوچك و پنسل



رسم کرد .
موش گفت : اینها هم
کیله است .
حالا خلاص شد؟ بیا دیگر



بود و نبود يك پنسل كوچك
بود كه مدام روی میز «لیلا» بود.
در اتاق «لیلا» يك موش كوچك
در يك سوراخ دیوار بود .



که دندانها یم میخارد .
موش گفت :
يك دقیقه دیگر صبر کن .
وقتی موش این عکس را دید

میخواهی مرا بشکنی و بجوی و
ریزه ریزه کنی ، پس بگذار برای
آخرین بار يك چیزی رسم کنم .
بعد مرا بجو .

موش گفت : بسیار خوب
پنسل حرکت کرد و يك دایره
پروزی دیوار کشید ، موش
گفت :

«این پنیر است؟»
پنسل گفت : «ممکن است



يك روز «لیلا» به مکتب
رفته بود . موش آمد و پنسل را
از روی میز با دها نش گرفت.
آنها برد به نزدیک خانه گك خود
پنسل گفت :

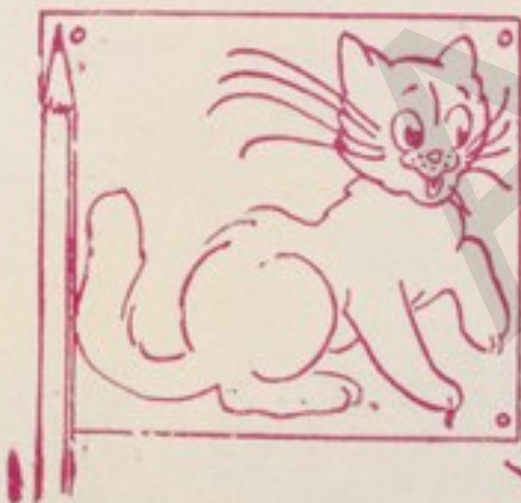


پنیر با شد»
وسه دایره كوچك دیگر در
بین آن رسم کرد . موش باز
گفت :

«بای آن پنیر است آنهم
سوراخها یش است .»
پنسل گفت : «ممکن است»
ويك دایره بز رگ کشید ،

« من از چوب ساخته شده ام .
داخل من هم زغال است . تو
نمی توانی مرا بخوری . چرا
مرا اینجا آوردی ؟» موش
جواب داد :

دندانهای من میخارد . من
باید همیشه يك چیزی را بجوم
تراهم می جوم تا خارش دندانهایم
کم شود .» پنسل گفت :



کمی لرزید و گفت : « این عکس
مثل چیز است . مثل
پش ... پش
اما پنسل کا رش را ادامه
داد .



موش باخوشحالی گفت «سیب»
پنسل گفت : «ممکن سیب
باشد»

موش که دید : فریاد زد :
«وای ... پشك و گریخت
ورفت .»

وچند تا شکل های دراز دیگر

«صاحب من لیلا مرا عادت داده
که همیشه رسم کنم . حالا که



31 MAR 2005

6 CONTINUATION 6

یادداشت هفتگی

دستیاری

مجله هفتگی پنجشنبه ۷ حوت ۱۳۵۴ شماره ۵۰ سال ۷

دختران و پسران ار جمند و گرامی !
زمستان آخرین نفس های خود را می کشد و تا وقتی که
شماره آینده مابدهت شمامی رسد بوی بهار را احساس
خواهید کرد خوشوقتیم ، ازینکه سال تازه ای را در
صنف جدید آغاز نماید .
مثل همیشه برای همگی تان کامیابی و موفقیت آرزو
میکنیم .

دوستان عزیز !

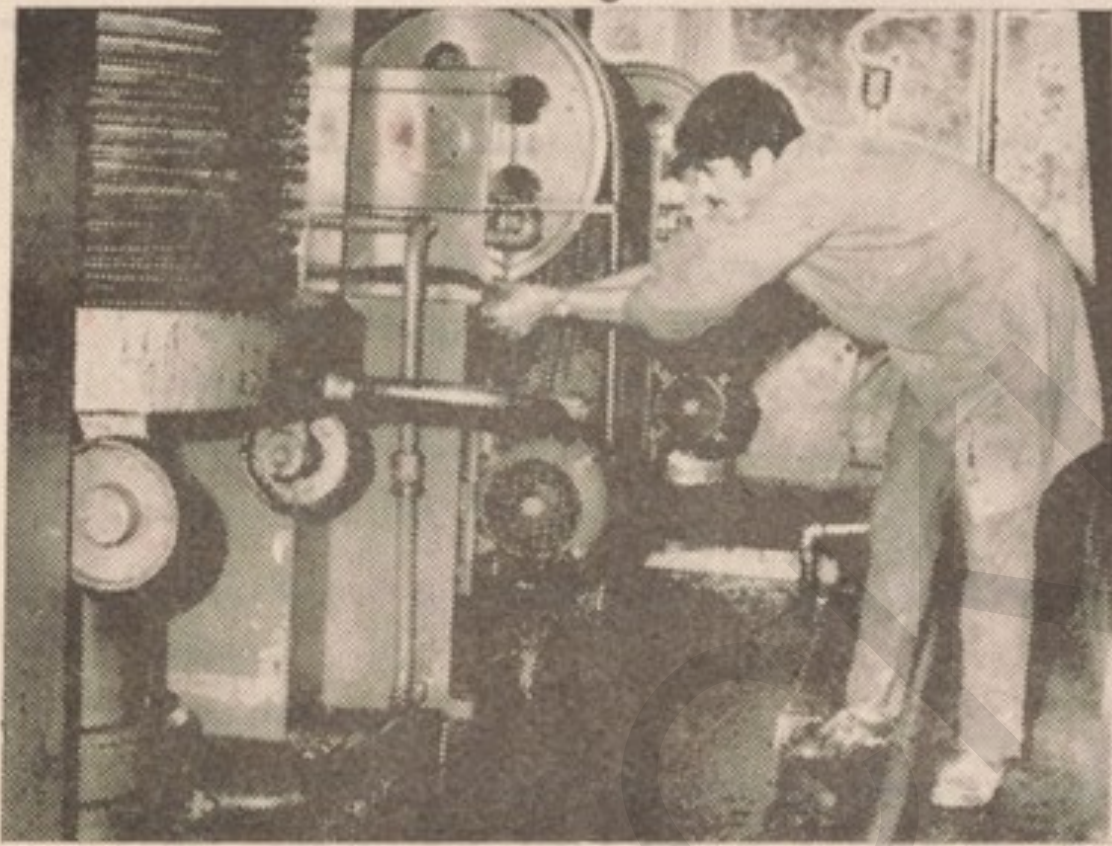
چیزی که در زندگی موفقیت را نصیب انسان می
سازد . سعی و تلاش است و جبران اشتباهات گذشته
و تکرار نکردن اشتباهات . کسانی که مثلاً یک سال
ناکام می مانند ، باید دقیق فکر کنند و عوامل ناکامی
خود را جستجو نمایند . بعد وقتی که پی بردند که چرا
ناکام مانده اند و چه اشتباهاتی باعث ناکامی شان
شده ، آنوقت بگویند تا آن اشتباهات را تکرار ننمایند
عامل عمده و اصلی ناکامی در مکتب همانا تنبلی و نخواندن
درس ، دقت نکردن به گفتار معلمین و گذراندن وقت به
تفریح و وساعت تیری بحد افراط است .

هستند ، شاگردانی که در امتحان به نقل کردن و تقلب
دست می زنند و در نتیجه ، ناکام می شوند .

پس حالا راه حل چیست ، این عده شاگردان چه کنند تا
سال دیگر ناکام نشوند . طبیعی است که باید اشتباهات
گذشته را تکرار ننمایند مثلاً تنبلی را یکسو گذاشته
باجدیت بیشتر بدرس های کوشش کنند . در صنف گوش
وهوش خود را به طرف درس بگیرند .

در طول روز تقسیم اوقات داشته باشند و مطابق آن
عمل کنند اینست راه موفقیت شاگردان .





فابریکه زیتون نگر هار

از دیاد حاصلات زیتون
امسال باغهای زیتون نگر هار
بطور بی سابقه بوده است .
حاصلات زیتون فارم های هده
وغازی آباد ششصد و شصت
وسه تن میباشد .

باغهای زیتون ساحه شش
هزار جریب زمین رادر فارمهای
هده وغازی آباد احتوا کرده است
عکسها قسمت های مختلف
فا بر یکه زیتون
رادر نگرهار نشان میدهد که
امسال پنجصد و چهل تن زیتون
دراین فابریکه کانسرو گردیده
است .





ظهیر الدین فارابی

شمعیست چهره تو که هر شب ز نور خویش پروانه ضیا بهمه آسمان دهد

چنانچه خودش در یکی از اشعارش میگوید:

مرا بمدت شش سال علم و ادب
به خاکدان نیشاپور کرد زندانی
به هر هنر که کسی نام برد در عالم
چنان شدم که ندارم بعهد خود ثانی
ظهیر الدین در تمام علوم عصر

خودش آشنا بود و از شعرش که در
بالا تذکر دادیم نیز معلوم میشود که
به همه علوم آن عصر دست داشته
است.

علمای آن عصر همه به ظهیر الدین
احترام داشتند و او را بنام (صدر الحکما)
لقب دادند. به فلسفه و حکمت
بخوبی آشنا بود. و به علم نجوم نیز
آشنا بود.

ظهیر الدین بزبان عربی نیز بلد
بوده و بخوبی سخن میزد و
اشعارش بزبان عربی نیز موجود
است و از این اشعارش بخوبی معلوم
میشود که بزبان عربی و حکمت و
فلسفه آشنا بوده است:

بقیه در صفحه ۳۷

از برازندگان بافضل و دانش
کشور ما، و از بزرگترین شعرای
نامور وطن ما ظهیر الدین فارابی
است که در این هفته
مختصری از شرح زندگی وی را
خدمت دوستان تقدیم می کنیم و یکی
از همکاران مجله بنام محترمه شکوره
عظیمی مختصری از شرح وی را نیز برای
نشر فرستاده بود که ما از نوشته
وی نیز با تشکرات فراوان در این
صفحه استفاده کرده ایم.

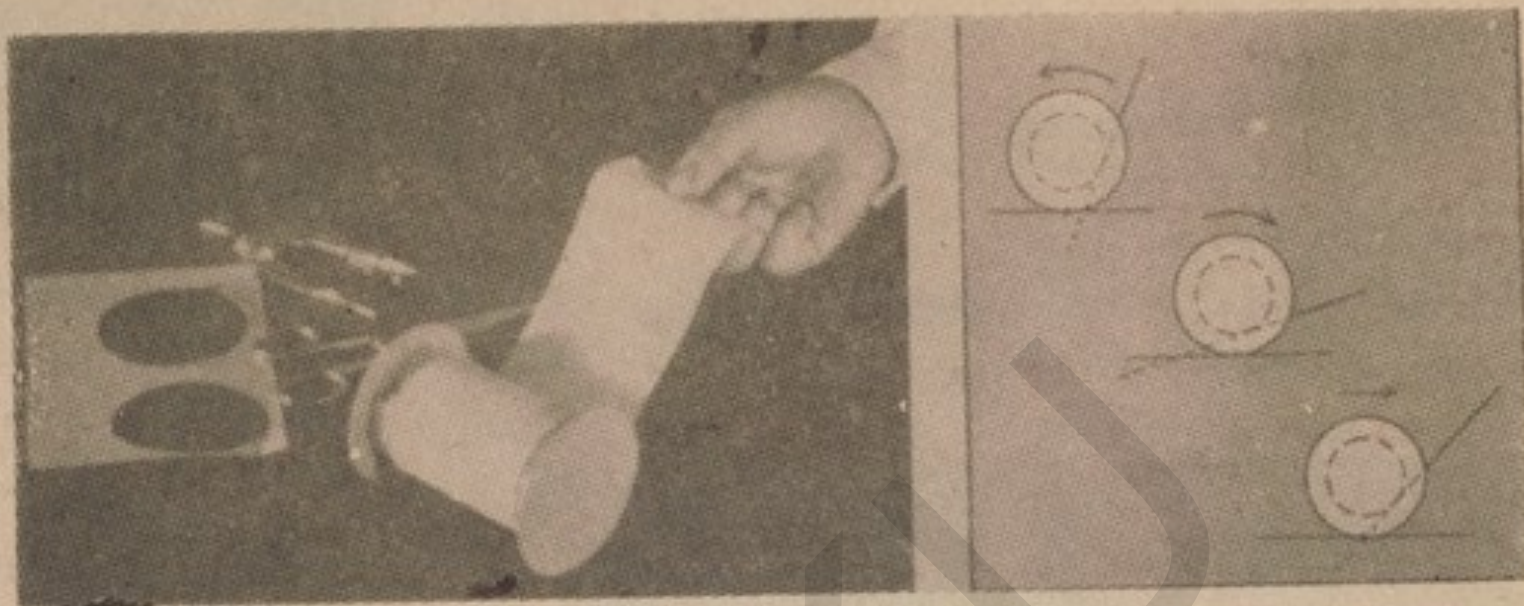
ظهیر الدین ابو الفضل طاهر
بن محمد یکی از بزرگترین چکا مه
سرایان زبان دری است. ظهیر الدین
در شعر ظهیر تخلص میکرد.

ظهیر الدین در ولایت فاریاب در
یک خانواده بافضل و دانش چشم
بجهان گشود. به اساس تذکر
تاریخ نو یسان ادبی، وی در اوایل
نیمه قرن ششم هجری در فاریاب
بدنیا آمده است.

وی مدتها از فاریاب سفر کرده
و اولین سفرش در نیشاپور بوده
است که تحصیلات خود را نیز در
همین شهر به پایان رسانیده است.

تفسیر با تجربه های علمی

گو تک متحرک



گو تک را می‌توانید به طرف پیشروی و یا عقب لول بدهید یا آنرا بلغزانید .

رسم ها نشان میدهند که سبب این حرکت هاجیست. وقتی که انجام فیته را بلند میگیرید خط کش کردن شما به طرف راست قسمت زیرین گو تک واقع میباشد و از همین سبب لول می خورد و از شما دور میشود. و قتیکه فیته را پائین میگیرید خط کش کردن آن بالای نقطه زیرین واقع میشود ازین جهت گو تک بالای فیته چرخ خورده به طرف شما میاید. این مرتبه يك نقطه مابینی را پیدا کنید قسمیکه کشش از نقطه ابتداء بگذرد. درین صورت گو تک قطعاً چرخ نمی خورد اما بالای میز می لغزد.

اگر خواسته با شید يك شی را بدور نقطه اتکا آن بچرخانید باید از جای آنرا تیله و یا کش کنید که خود نقطه اتکا نباشد. شما در وقت باز و بسته کردن دروازه از دستگیر دروازه که دور از نقطه اتکا آن بچرخانید باید از جایی آنرا تیله و یا کش کنید که خود نقطه اتکا نباشد در وقت باز و بسته کردن دروازه از دستگیر دروازه که دور از نقطه اتکا است استفاده می کنید نه از نزدیک چیرا س. در اینجا برای تان يك تجربه را جمع کرده ام که دو رانی داریم.

از يك قطی خالی حلبی يك گو تک بسازید به قسمی که دو توتی قطعه دبل را گرد بگردید و به دو طرف قطی سرش کنید. يك توتی تکه یا فیته بیکاره را که تقریباً نیم متر طول داشته باشد بگیرد و يك طرف آنرا در گو تک سرش کنید فیته را بدور گو تک بیچانید و يك طرف آنرا مثلیکه در عکس میبینید بدست تان بگیرید. اکنون به آهستگی فیته را کش کنید شما می‌توانید گو تک را بچرخانید، به طرف خود و یا دور از خود حرکت بدهید و یا آنرا بدون چرخانیدن بالای میز بلغزانید.

وجیبه دختر ممتاز

و هنرمند

- واقعا تمام صفحات آن دلچسپ و خواندنی است و خودم زیادتر به صفحات رموز زندگی، داستانها و صفحات آموزشی آن علاقه زیادتر دارم.

پرسیدم: آیا به مجله همکاری دارید؟

- میخواهم ازین به بعد همکار دائمی مجله باشم اما تا حال کدام مطلبی برای مجله روان نکرده ام.



وجیبه... درست نمودن تقسیم اوقات منظم درسی، گوش دادن به گفته های معلمین رقابت صنفی و تعقیب درس روزانه، سبب شد تا مقام اول نمره گمی رابدست بیاورم.

دکمکیانو انیس

صحبت این هفته ما با یکتن از شاگردان با استعداد و هنرمند لیسه سور ری است.

از وی خواستم تا خودرا بیشتر برای خوانندگان معرفی نماید.

- اسمم وجیبه است و متعلم

صنف نهم لیسه سور ری هستم چون به درس و تعلیم از طفلی علاقمند بودم صنف اول را امتحان داده

شامل صنف دوم گردیدم و از صنف دوم تابه حال همیشه در صنف اول نمره هستم. پرسیدم:

- به کدام مضامین علاقه داری؟

- همه مضامین درسی مکتب دلچسپ است و لی به مضامین ساینس علاقه و استعداد دارم.

وجیبه که دختر بشاش و باجراتی است پرسیدم شما که به هنر تمثیل علاقه دارید

آیا به محافل و درام های مکتب حصه گرفته اید؟

- گفت: چون به خواندن مقاله و هنر تمثیل علاقه دارم در یکی از درام های در لیسه سوریا حصه داشتیم - کدام نشریات کشور را زیادتر مطالعه می نماید؟ - از مجلات به دکمکیانو



عبدالبصیر لطیف یار

کشیدن رسم های از مناظر تاریخی کشور و پور تریست علاقه دارم .

ورزش مورد علاقه وی فوتبال بوده و شامل تیم فوتبال کود کان پارسا بوده و وظیفه سر تیم را به عهده دارد
بقیه در صفحه ۳۹



از رسم های لطیف یار

در آینده میخواهی کدام رشته ای را انتخاب نمایی .
با خنده میگوید چون علاقه زیاد به مضا مین ساینس دارم رشته مورد علاقه خود را انجینیری انتخاب نمودم .
در اخیر مضا حبه پرسیدم به نظر شما صفات خوب یک دختر چیست ؟

کمی خاموش می ماند بعد آهسته و شمرده جواب می دهد . به نظر من صفت خوب یک دختر جو صله ، برده باری همکاری با فامیل و صمیمیت است با همصنفان و همسالان .

عبدالبصیر و سام و شاگرد با استعداد

در این هفته پسری را برایتان معرفی مینمائیم که علاوه بر اینکه پسر ممتاز صنف خویش است به هنر رسامی نیز استعداد خوبی دارد .

عبدالبصیر لطیف یار معلم صنف هشت مکتب سرای غزنی است . وی در مدت هشت سال تعلیم توانسته است که با گرفتن نمرات عالی مقام اول نمره گمی را کسب نماید و در همین مدت نمراتش از ۹ کمتر نیست . وی نظر به لیاقت

و گرفتن نمرات عالی به گرفتن دو تحسین نامه به مضامین دری و حساب موفوق دیده است .
عبدالبصیر به مضامین ساینس و رسم علاقه زیاد دارد . در سال ۱۳۵۳ یکی از رسامی هایش جایزه جاززه ، شناخته شد و گرفتن جایزه را از خاطرهای خوش خود میداند .

از وی در مورد رسامی هایش پرسیدم که کشیدن چه نوع رسم را می پسندد و راهنمایان که بود گفت :

مشوقم در قسمت کشیدن رسم ذوق و علاقه خودم بود و راهنمایی های مهر زاد سلجوقی و کهزاد باعث علاقمندی بیشتر من به هنر رسامی گردید و بیشتر به

يوه ورځ مي مور پلار ته داسي وويل : ته هم دشا تو دمچيو خوداني صندوقه رانيسه، ټول گاونډيان يې په خپلو کورونو کي لري او د خپلو مچيو شات خوري ، پلار مي دمور خبري ومنلي په سبا سهار مي پلار بازار ته لاړ او د شاتو دمچيو دوه صندوقه يې رانيول، کور ته يې راوړه او دسرای دبن په يوه گوښه خای کي يې کښيښود له .



پلار مي هره ورځ سهار دشاتو دمچيو دصندوق سر، خلاصاوه شات به يې ځني را ايستل مور به مي هغه پاکول او ډير ښکلي او خوندي شات به يې لاس ته ځني راوړه . په لمړيو ورځو کي مخکښي تردي چه زما پلار دشا تسو دمچيو صندوق خلاص کړي خپل مخ، لاسونه او سر به يې په يوه ټوکر کي تاپه . لاکن وروسته يې په آسانه ډول دشاتو دمچيو صندوق خلاصاوه او دشاتو دمچيو څخه يې هيڅ شکايت نه کاوه او نه يې زما پلار په نښن واوه .

يوه ورځ زما پلار او مور ، زمونږ دخپلوانو دزوي واده ته ولاړل زه په کور کي يوازي پاتي شوم . زه مي ډير تنگ شو . احمد ته چه زمو نښرد گاونډي زوي او زما همزولي ؤ بزغ کړه نو موږي کور ته راغي . نه يو هيرم چه دکوم خای څخه دشاتو دمچيو په باب بحث شروع شو . ما په يوه مغروره لهجه احمد ته

وويل : آيا خبر يې، چه مونږ هره ورځ دخپلو مچيو دشاتو څخه استفاده کوو . اوس هم زمونږ دشاتو دمچيو کند ود شاتو څخه ډک دي .

احمد زما په خبرو باور و نه کړ وروسته مي هغه ته دا رنگه معلومات ورکړ ، چه دشاتو مچي ډير زحمت کښه ، حشرات دي . هغوي هميشه د شاتو دجوړولو اړه گلا نود شميري دراوړ لو دپاره زياد باسي او پدي لاره کي په منظم ډول کار او په بېره حرکت کوي احمد ، پوښتنه وکړه ، چه دشا تسو مچيو ته دخوراک دپاره څه شي ډر کوي، ما ور ته وويل مونږ هغوي ته هيڅ شي نه ورکوو .

دشا تو مچي دڅنگل ، او دښت لور ته الوزي، هلته خپله غذا خوري . وروسته دگلانو شيره چه شات ځني جوړيږي ، دڅان سره

راوړي او په خپل کندو کښي يې ټولوي . زه همدا اوس کولي شم ، چه تا پر خپلو شاتو ميلمه کړم . وروسته مي زيا ته کړه چه دشا تسو مچي په ماغرض نه لري او نه ما په نښن وهي احمد زما خبره ونه منله او وي وويل که چيري دشاتو دمچيو کندو ته لاس وروړي ، سمدستي دي په نښنو وهي او فريا دو نه به دي آسمان ته څيږي .

مونږ دواړه دخپل کاله د بن هغه خای ته ولاړو چه د شاتو دمچيو کندو پروت ؤ دشاتو دمچيو په کندو کښي مطلقه آرا مي او سکوت ، حکمفر ماؤ . دشا تومچي په خورا بېره او منظم ډول دشاتو په جوړولو لگيا وي ، ځيني يې الوتي او ځيني يې بوختي وي .

بالاخره ما خپل مقصد عملي کړ او احمد ته مي وويل دادي اوس دکندو څخه شات راوړم بيا به يې وگورو چه څنگه خو شمزه شات دي . لاکن احمد دارنگه وويل ، ته بايدو پو هيري چه دا کار ، ډير خطر ناک دي بايد دخپل پلار په شان ، مخ ، لاسونه ، او سر په ټکر کي څټي ،

لاکن ما ور ته زيا ته کړه چه دشاتو مچي ما په نښنو نه ، بلکه هغوي زمو نښن سره عادت نيولي دي څخه ځني جوړيږي ، دشا تو مچي دانسان

سره الفت لری او تلخوندور
 شات ور ته جوړوړی . وروسته
 زه دشاتو کندی ته نن دی ،
 شوم او احمد هلته لیسری ،
 ودرید . ما دشاتو دکنندو سر
 پور ته کړ او د خپل پلار په
 شان می په ډیر احتیاط لږ
 څه شات راواخستل پدا سی
 حال کې چه ما خپل لاس د
 کندو څخه رایوست ، نا بیره
 احمد کندو ته نن دی را غږد
 ننه یی وکتل او یو شی یی د
 شاتو دمچیو کندوته وغور زاوه
 نابیره دشاتو د مچیو له خوا
 داسی حرکت شرع شو ، مور
 خیال کاوه چه زمو نن دسر
 دپاسه په زر هاؤ الو تکسی
 راغلی دی پدی وخت کی می د
 شاتو د مچیو دکنندو سردوباره
 وتاړه او په ډیره چالاکی او
 چابکی سره دکنندو څخه لری
 شوم . لاکن په زر هاؤ مچیو
 له هری خوا ډیر مونږ حمله
 راوړه . ما خپل ځان په ټوکر
 کی وتاړه او سمدستی کوټی
 ته ننوتلم ، لاکن داحمد دخولی
 څخه می عجیب و غریب
 آوازو نه غوږو ته راتله ، زه
 لاپه خپل ځان اخته وم چه ،
 نابیره احمد هم کوټی ته راغی ،
 اودشاتو دمچیو دنینبو څخه
 زیات شکایت کاوه او خپل
 لاسونه یی پر مخ ، غاړه او
 سر بانندی تیروله خو په دی
 وخت کی زما مخ زیات درد ،
 واخست او ډیر یی نا آرا مه
 کړم . مونږ دواړه د ډیر شو
 دقیقو دپاره په کوټه کی یوی
 خوا اوبلی خوا ته گر زیدو او

له درد څخه موشکایت کاوه .
 لاکن پدی بڼه پو هیلم چه
 احمد نسبت ما ته ډیر په
 عذاب دی . بالاخره د هغه
 څخه می پوښتنه وکړه ، مخ
 او غاړه دی زیات درد کوی ،
 احمد خواب را کړ بلی بدن
 می زیات درد کوی ته څنگه
 یی ! ما ورته وویل چه بدن
 می دردنه کوی لاکن داسی
 احساس کوم چه تر پو ست
 لاندی می ستنی وهل کیر ی .
 پدی وخت کې احمد دخسو
 شیبو دپاره فکر جن شو ، او
 وروسته یی وویل ، را څه چه
 دغاړی او لاسونو پر نینس
 وهلو پر خو بانندی خټی ،
 کیردو ماورته وویل ، تاوان
 نه کوی؟ ده زیات ته کړه ، ما
 په خپله لیدلی دی . یوه ورځ
 غالبوزی زما مور په نینس ،
 ووهله ، هغی سمدستی خټی
 پری واچولی او دردی آرام
 شو .
 وروسته دواړه دکوټی څخه
 راووتلو ، دکور دویالی د
 غاړی څخه مولږ څخه خټی په
 غاړه اولاسو و مو بنلی لاکن
 هیڅ تاثیر یی ونه کړ . بیا نو
 دواه هلته کښیناستو ، کله به
 مو لاسونه منبل او کله کله
 به مو غاړه په او بو پاکو له .
 ترڅو دقیقو وروسته داحمد
 مخ زیات وپړ سید . ما ته
 خندا راغله او هغه ته می
 وویل ، ستا مخ خورا ،
 پرسید لی دی . ده را ته ،
 وویل ستا خپلو ستر گو ته
 پام نشته ته یو وار ور شه په

درڅخه جوړ شویدی .
 هنداره کی وگوره چه څه شی
 رښتیا وروسته تر څو
 دقیقو زما یوه سترگه بیخی
 پته شوه او هیڅ شی می نشو
 لیدلی . د ځان سره می وویل :
 خدایا داڅه راوشوه . سترگه
 می رنده نشی . احمد پداسی
 حال کی چه یولاس یی پر خپل
 مخ ایښی و دارنگه وویل :
 ملگری ، اساسی مساله
 داده چه پلار او مور ته به
 څنگه بهانه کوو؟ که چیر ی
 هغوی وپو هیږی چه مو نن
 دشاتو دمچیو کندو ته تللی
 وو او هغوی ته مو بی له
 مو جبه تکلیف ور کړی دی
 ډیر بدکار دی او هغوی خواشیننی
 کیر ی بهتره داده چه یوه بله
 بهانه وترا شو . ما پو پښتنه
 وکړه ، چه څنگه باید دد غی
 پینښی راز پټ کړو ؟ احمد
 خواب را کی . مو نن با یسد
 هغوی ته ووايو چه مو نن په
 خپل منځ کی شخړه وکړه ،
 بیا وروسته پخلا شوو هغوی
 هم باور کوی څنگه چه مو نن
 دواړو شوخو ځلی شخړی کړی
 دی او بیا دو باره پخلا شوی
 یو . داحمد سره ما موافقه
 څرگنده کړه . وروسته ده
 غوښتل چه کور ته لاړ شی ،
 لاکن ما مخالفت وکړ او زیاته
 می کړه ، چه مونږ دواړه په
 بڼه ډیرل کولای شو چه هغوی
 ته قناعت ورکړو .
 پاتی په ۳۵ مخ



اندره ژید که بود ؟

دوستان عزیز! اندره ژید بتاريخ دوم ماه نوامبر سال ۱۸۶۹ میلادی در شهر پاریس تولد گردیده است چون پدر ژید بواسطه گرفتاری نمیتوانست به تربیت فرزند خود بپردازد، لذا پروش وی به عهده مادرش که زنی بسیار سختگیر بود قرار گرفت .

در یازده سالگی ژید پدر خود را از دست داد و نفوذ و قدرت مادرش نسبت بوی فزونی گرفت در نتیجه شدت فشار اندره دچار حمله عصبانی گردید .

ژید به تحصیل بی علاقه بود و از محیط مکتب نفرت داشت و همان اندازه که مادر و سایر افراد خانواده اش به تحصیلات اندوه علاقمند بودند چند برابر آن وی نسبت به هر دو موضوع بی علاقه بود که بالاخره مادر ژید يك نفر معلم درخانه برای تعلیم وی گماشت . ژید از معلم خود فن موسیقی را یاد گرفت و درین هنر پیشرفت بسیار کرد بطوریکه در بیان زدن مقام اول را در میان

نویسندگان دارست همچنین اندره ژید با وجود مواظبت خانواده اش چند کتاب دیگر بدست آورد در ساعات فراغت مطالعه میکرد و از این راه با نویسندگمی و ادبیات آشنا شد . اندره ژید پس از فراغت از تحصیلات مقدماتی به مطالعه آثار نویسندگان و شعرا پرداخت و کتب زیادی را مطالعه کرد و با نویسندگان بزرگی مانند مترلینگ ، رینه ، مالاامه دیر لوئیس اثنائی و دوستی به هم رسانید که او را در مطالعاتش راهنمایی و در کار نویسندگی تأیید و تشویق کردند .

اندره ژید رومانها و داستانهای زیادی نوشته که تعداد آنها تا ۵۰ جلد نوشته اند و اکثر این آثار شهرت جهانی پیدا کرده و به زبانهای مهم ترجمه شده است .

داستا یو سکی ، اهنگ رو ستائی ، سکه قلب سازان مکتب ز نشان از مشهورترین کتابهای او است . اندره ژید در سال ۱۹۴۷ میلادی بدرافت جایزه ادبی نوبل موفق

گردید و یکی از نویسندگان معاصر است که شهرت جهانی کسب کرده است .
این چیزهاکی اختراع شده است ؟

دوستان عزیز! درین اواخر يك کمپنی مشهور طیاره سازی امریکا يك طیاره کوچک صد پوندی را ساخته است . این طیاره يك شخص مناسب بوده و تا پنجاه میل ارتفاع میگیرد .

این طیاره که ۱۰ پوند وزن دارد توسط يك ماشین که پانزده قوه اسب قدرت دارد به حرکت آمده و حتی میتوان آنها از يك زمین کوچک پرواز داد . سرعت پرواز این طیاره بین ۱۸ تا ۶۰ میل فی ساعت می باشد . در ساختن این طیاره پلاستیک و برخی مرکبات سبک بکار رفته است .

آله کشف منابع طبیعی ؟

دوستان عزیز! درین اواخر نزدیک انستیتوت جغرافیایی ملی فرانسه آله ای را اختراع کرده است که بنام (کشف منابع طبیعی) یاد میشود . این

دکمه‌های انیس

آله با استفاده از وسایل هوا و فضا و فشار معین که در نقاط مختلف زمین ایجاد میکند میتواند تابه تشخیص بهتر منابع طبیعی دست یابد. این آله که هنوز مراحل تجربی بوی را سپری میکند در آینده نیز دیک میتواند که برای تشخیص منابع طبیعی بخصوص در مناطق که صعب العبور از آن مشکل است، استفاده کرد.

ولایت با میان در کجا واقع شده است؟

دوستان عزیز! ولایت با میان در میان دامنه های مرگزی در سلسله کوه بزرگ افغانستان بین هندوکشی و کوه بابا بین خطوط شصت و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و چهل و یک ثانیه طول البلد شرقی، سی و چهار درجه سی و سه دقیقه و بیست دو ثانیه عرض البلد شمالی موقعیت دارد.

ولایت با میان را، ولایات بغلان، سمگان، بلخ - جوزجان، غور، ارزگان، غزنی و وردک از چهار سمت احاطه نموده است این ولایت به فاصله دو صد و چهل و پنج کیلومتر بطرف شمال غرب کابل قرار دارد که مرکز آبادات مهم بودایی در این ولایت قرار دارند.

مساحت این ولایت ۷۵۴۶ کیلومتر مربع است و نفوس آن ۹۵۱۰۸ نفر می رسد.

انتزین (گلو درنی) چطور یک مرض است؟

دوستان عزیز! انتزین یک بیماری مضر است که به سرعت شیوع پیدا میکند. این بیماری بابا لارتن درجه حرارت بدن و توام با لرزه شروع میشود. نبض تند می زند اشتها کم میشود و گاهی هم نرسد.

استفراغ دست میدهد. با پیشرفت این بیماری حلق تورم دفتر یسز میشوند و درد گلون احساس میشود اگر بیمار زودتر معالجه شود حرارت بدن پائین می آید و پس از چند روز آثار بیماری از بین میرود. و در غیر آن، بیماری شدید تر میشود و عوارض ایجاد میکند که حتی پس از بهبود بیمار نیز باقی می ماند. برای معالجه بیمار باید روزانه چند بار محلول (بلو دو متلین) را به حلق مالیده شود و از نوشیدن آب سرد خودداری شود و غرغره کردن محلول های نظیر کلرات و پکاس مبادرت ورزند.

(فرستنده رویا قریشی)

ویر گول چه قسم علامه است؟

ویر گول یا واو سرچبه علامتی است که در تمام زبان های لاتین مانند فرانسیسوی انگلیسی، روسی، ایتالیائی و هسپانیائی در هنگام نوشتن استعمال میشود. علامه ویر گول تاریخی مفصلی دارد. اولین بار این علامه در نوشته های خود (نیز) ریاضی دان مشهور بکار برد. بعدها سایر ریاضی دانان از ویر گول به عنوان علامت ختم اعداد استفاده می کردند. اما اولین بار که علامه ویر گول در نوشتن جدا بکار برده شد در سال ۱۶۱۷ میلادی بود. در آن سال پس از تمام هر سطر ویر گول در آخر آن اضافه شد و بدین وسیله نشان میدادند که جمله هنوز تمام نیست. بالاخره از سال ۱۷۰۰ میلادی علامه ویر گول تنها به علامت جماعات ناقص بکار رفت و از آن به بعد این علامت را در تمام زبان ها حتی در السنه شرقی نیز به همین عنوان بکار می بردند.

لباس های کاغذی چیست؟ دوستان عزیز! یک فابریکه بنام برایتان واقع چکو سلواکیا لباس های جالبی از کاغذ تولید میکند، وزن این لباس کاغذی از ۱۵۰۲ تجاوز نمیکند این لباس کاغذی را میتوان دوسه مرتبه شستشو کرد و اتو نمود و بدون اینکه آسیبی برایش عاید شود این نوع لباس ها را میتوان برای ۲۰۰ ساعت برتن داشت (فرستنده محمد خالد جهاتگیری)

چرا دود بالا میرود؟

دوستان عزیز! دود یکه در اثر سوختن مواد سوخت بو جود می آید اصلایک تعداد بی نهایت ذرات بسیار کوچک خاکستر است و خاکستر، ریزه چوب و یا کاغذ است که درست نسوخته.

دود یکه در اطراف آتش تشکیل میشود خیلی داغ است، ولی دودتر از شعله های آتش هوای سرد موجود است، چون هوای سرد نسبت به هوای گرم سبکتر است لذا هوای سرد پائین آمده جای هوای گرم را اشغال میکند. چون هوای دود و هوای گرم باهم مخلوط هستند لذا دود هم همراه هوای گرم به بالا صعود میکند.

سایه سایه شما بعضی اوقات کو تاه و بعضی اوقات دراز است؟ دوستان عزیز! ممکن برای شما معلوم باشد که نور از جسم شما عبور کرده نمیتواند لهذا همیشه یک قسمت تاریک در پیش روی شما و در عقب تان تشکیل میدهد. این تاریکی عبارت از سایه شماست. است طول این سایه مربوط به آنست که منبع نور از کجا است. بقیه در صفحه ۳۵



بازی های اطفال جزیره بوریو

این بازی نسبتاً خطرناک است، دوميله چوب با نس به فاصله چهارفت از هم (به شکل دسته زنبیل) در روی میدان گذاشته می شود

در وقت شروع بازی دو نفر مانند بر داشتن ز مبیله از هر دو انجام چوبها محکم می گیرند، اطفال به نو بت از یکطرف، رقص کرده می آیند، يك یا هر دو پای خود را در بین هر دو ميلة چوب

گذاشته بطرف دیگر خیز می زنند، چون آنها خیز زده می روند دو نفریکه ميلة ها را محکم گرفته اند می کوشند تا چوبها را به شدت بهم

نزدیک سازند و یکنفر را ذریعه آنها محکم بگیرند، ضرر به چوبها بعضاً سبب افکار شدن اطفال نیز میگردد. به عوض چوب می شود از ریسمان استفاده کرد.

بوریو جزیره بزرگی است که به کشور اندونیزیا تعلق دارد یکی از قبایل وحشی که بنام داماک یاد میشود قسمت بیشتر ساکنین این جزیره را تشکیل میدهد از جمله بازی های اطفال بوریو که زیاد تر مورد علاقه اطفال است بازی فایبر و خیز زدن از بالای چوب است.

بازی فایبر

درین بازی عموماً اطفالی حصه می گیرند که سن شان ۱۰-۱۴ سال باشد و برگ کیله از لوازم این بازی است. بازی به ترتیبی آغاز می یابد که اطفال شامل بازی يك رشته را بشکل ریسمان از برگ کیله درست میکنند، يك قسمت برگ را در اخیر رشته می گذا رند تا یکدسته قمچین مانند را تشکیل بدهد، هر طفل يك برگ را انتخاب می کند که درای رشته خیلی قوی باشد بعد با قمچین های ساختگی یکدیگر را شروع به زدن می نمایند تا ببینند قمچین کدام نفر محکمتر یکن همه است. (فایبر رشته معنی میدهد)

خیز زدن از بالای چوب

درین بازی باز هم اطفالی حصه می گیرند که سن شان ۱۰-۱۴ ساله باشد، تعداد نفر درین بازی معین نبوده، لوازم بازی شانرا دو ميلة چوب تشکیل میدهد.

با كوى شكارى

در آنجا با شير مقابل شد.
شير و سلطان جنگل بسيار

ضعيف و نا توان شده بود و
چشم هايش بخوبى كسى را
تشخيص داده نمى توانست

و لى او سلطان جنگل بود و تا
وقتيكه خودش نمى خواست
كسى جاى او را اشغال كرده
نمى توانست .

در تمام ديوارها عكس هاى
با كوى شكارى نصب است .
و چنين معلوم ميشد كه آنها
را از مجله ها و اخبار كنده

باشند . در قفسه هاى آلمانى
و با لاي ميزها يكتعداد كتابها
ديده ميشد كه روى جلد آن
«با كوى شكارى» نوشته شده

بود . تمام اين چيز گواهمى
ميداد كه شير نسبت به باكو
بيگانه و نا شناس نيست و خوب
ميداند كه طرف مقابل او كى
و چه امتياز دارد .

شير ابروهاى خود را به حالت
غم انگيزى پائين آورده و با
صدای خفيفى گفت : قسم ياد
ميكنم كه من تقصيرى ندارم .

رابجا مى آورم .

نا تمام

با كودر وقت حركت باين
فكر ميكرد تا قبل از همه به
ملاقات شير و سلطان جنگل
برود . شايد او از اين ماجرا
باخبر با شد .

گو چا همانطور باكو را قدم
به قدم تعقيب ميكرد و براى
اينكه از نظر پنهان باشد خود را
هميشه در عقب درختان بزرگ
پنهان ميكرد .

وقتيكه باكو به قصر نزديك
شد پاسبان ها او را شناختند
اما متوجه شدند كه شكارى

دلاور و محبوب قهر و غمگين
است . لذا باين فكر شدند كه
شايد از نزد آنها كدام كار
خلافى سر زده او براى

مجازات شان به اين جا آمده
است . پاسبانها تمام دروازه
ها را باز کرده و با صدای
بلند فرياد کردند : خوش آمدى
اى شكارى بزرگ . بعد اضافه

کردند : ما ميدانيم كه شما به
ديدن سلطان جنگل آمده ايد .

باكو با قدمهاى تند داخل
قصر شده و بعد از عبور از
يك دهليز بردار و طولانى
داخل اتاق انتظار گرديد . باكو

باكو به تمام شكارىيان
منطقه پيغام فرستاد تا در
نزدش حاضر شوند . شكارىيان
خود را از نقاط دور و نزديك
باو رسانيده از ديدن باكو كه
يك شكارى مشهور و محبوب
حيوانات بود بسيار خوش
شوند . آن ها باكو را مخاطب
قرار داده گفتند : شما ما را
فراوش كرده ايد .

باكو با ترشرويى گفت :
كدام شما رفيق هاى حيوانى
مرا كشته است . چوچه هاى
ببر را ميگويم .

شكارىيان گفتند . باكو
عزيز ! ما همه ترا دوست
داريم . اين كار را ما نكرده ايم
و در آينده هم نخواهيم كرد .

باكو از شنيدن اين سخن
مطمئن شده گفت : من هم از
شما چنين انتظار رانداشتم .

اكنون فرصت كافى ندارم و
مجبورم هر چه زود تر به
جستجوى

رفيق هاى خود مشغول گردم .
يك شكارى مىخواست از
باكو و عده ملاقات بگيرد و او را
براى مهمانى دعوت كند . اما
وقتيكه تائر و غمگينى شديده
او را ديد از فكر خود منصرف
شد .

کلاوس کو چک و کلاوس بزرگ

شما نهایت مهربان بودید، و شب ما بسیار خوش گذشت، حاجت باین قدر عذر و زاری نیست. در بدل یک پیمانه زر برایت میدهم، مگر فکرت باشد که پیمانه پر:

- درست است، بیخی درست است.

کلاوس کو چک بو چی خود را که در آن پوست خشک شده اسپش بود بد هقان داد و در بدل آن یک پیمانه پر از زر گرفت.

کلاوس کوچک، با بسیار خوشحالی راه قریه خود را پیش گرفت، در راه با خود زمزمه میکرد:

- اسپک قشنگ خود را بقیمت مناسبی عوض کردم.

راسا با اتاق خود رسید پولها را بر فرش اتاق کوت کرد و گفت: «اگر کلاوس بزرگ بشنود که در بدل یک راس اسپ خود چقدر ثروت کماپی کرده ام زهره کفک خواهد شد مگر تمام چیز هارا برایش نمی گویم»

خلاصه بعد از نوشیدن جای و رفع خستگی، کسی را فرستاد تا از منزل کلاوس بزرگ یک پیمانه به عاریت بیاورد. کلاوس بزرگ تعجب کرد که آنرا برای چه مقصد میخواهد؟ و برای معلم کردن موضوع قدری قیر را در قسمت تحتانی جیباند واقعا وقتی که پیمانه واپس مسترد گردید سه دانه سکه در آن چسبیده بود. کلاوس بزرگ به مجریکه نظرش به سکه ها التاد فریاد

از نهادش بر آمد که: «آه! این چیست؟» و راسا نزد همنام کو چک خود رفت و پرسید که این همه پولها را از کجا پیدا کردی؟

همنامش در حالیکه قیافه مغرورانه ای بخود گرفته بود جواب داد:

- این پول ها قیمت پوست اسپک من بود که تو آنرا گشتی و من دیروز فرو ختمش کلاوس بزرگ قیمت فوق العاده ایست. گفته دوان دوان رهسپار منزل خود شد یک تبر را گرفت و بر پیشانی هر چهسار اسپ خود یک ضربت کشید و نواخت، و پوست اسپها را به شانه انداخته بطرف شهر روان شد.

در میان کوچه ها به چهار صد میزد: چرم می خرید چرم! که پوست اسپ می خرد!

تمام بوت دوزان و چرم گر ان بسویش نزدیک شده پرسیدند که به چند می فروشی؟

- هر کدام آن را یک پیمانه زر! مردم شهر گفتند:

- دیوانه هستی؟ تو فکر میکنی ما پولها را در پیمانه ها نگه میداریم؟ او باز صدا میکرد: چرم میخرید چرم، که چرم اسپ میخورد؟ مگر بهر کسیکه قیمتش را می پرسید جواب میداد (یک پیمانه زر) مردم گفتند: او میگو شد ما را احمق بسازد و همان بود که بوت دوزان و چرم گران مسخره اش کردند و از شهر خارجش ساختند و خلاصه چنان کت و کوبش دادند که در حیاتش

دیده و نه شنیده بود. بیچاره کلاوس بزرگ جرم ها را انداخته بسوی خانه فرار کرد در راه با خود میگفت «بسیار خوب» کلاوس کو چک با بد تاوان این معامله را بپیر داد، من مغزش را پاشان خواهم کرد.

مگر از قضا در همان روز مادر کلان کلاوس کوچک در منزل وی مرده بود، کلاوس کو چک از این حادثه غمگین بود و جسد مرده را در اتاق خود در برده بر بستر گرم خود خواباند.

و خودش در کنج اتاق بالای آرام چوکی بخواب رفت. نیمه شب بود که دروازه بی خبر باز شد کلاوس بزرگ تپردر دست وارد شد، موقعیت بستر را میداد نیست ضربت محکمی بر پیشانی مرده نواخت و بعد گفت: «حالا دگر خوب شد! مرا بار دیگر احمق نمی سازی!» و واپس بخانه خود باز گشت.

کلاوس کو چک با خود گفت:

«چه یک آدم شریری! واضح است که مقصدش کشتن من بود. بهر حال جای خوشی است که پیر زال قبلا مرده بود و رنه شمع حیاتش را او خاموش میساخت.» ساعتی فکر کرد و بعد موقع را بهتر دانسته لباس کلیسا بی مادر کلان خود را به تنش کرد و اسپس از همسایه خود طلبی گرفته گادی را به آن بست.

کلان شد که خود را در عقب
یکدرخت پنهان کرده و به
آنها مینگرست. سگ نیز
خوشحال شده بود و با خود
میگفت:

عجب طعمه چربی امری ز
نصیبم شد و می خواست
بالای آنها حمله کند که
دفعتا يك زاغ از بالای درخت
ناگهانی قاغ قاغ کرد و قتی
که سگ متوجه بالای درخت
شد، برفی، برفک و برفو
که سخت ترسیده بود ندا ز
موقع استفاره کرده به چنان
چالاکی و تیزی فرار کردند که
بعد از اندک وخت خود را به
خانه رسانیدند.

مادرشان از دیدن بچه های
خود خوشحال شد و ناشتایی
صبح را با خوشی صرف
کردند. مادرشان درین موقع
از عواقب چنین گپ ناشو بی
ها برای شان قصه ها گفت
و آنها تعهد کردند که دیگر از
گپ مادر خود سرکشی،
نکنند.



احمد بلال ناهض دوستدار
مجله

يك داستان کوتاه

برفو

برفك

و

برفی

عبدالجلیل دانش

را گیر کرده می خوردند، شما
باشید من حالا زود پس
میایم، مادر شان این را گفته
و دوباره به آشپزخانه
رفت.

بچه ها با زهم از کلکین
بیرون را نگریسته و ذوق زده
شدند و به یکدیگر چشمک
زده و آهسته آهسته از خانه
بیرون جهیدند بدون آنکه،
مادرشان خبر شود.

آنها بالای برف به خیز و
جست مشغول بودند و خوش
و خوشحال بایکدیگر مستی
می کردند و در همین اثنا
دفعتا برفك که خورد تر از
همه بود، متوجه يك سگ

در يك کلبه کوچک، برفی
برفك و برفو چوچه های
خرگوش با مادر شان زندگی
میکردند، در یکی از روزهای
سرد زمستان که برف همه جا
را پر کرده بود همه جاسفید
معلوم می شد، صبح و قتی
که چوچه های خرگوش
از خواب برخاستند، یکی از
چوچه ها از کلکین کله کشک
نموده به خوشحالی به
دیگران گفت: ها ها ها چه
هوای خوبی.

برفو گفت: هله بدو که
بیرون برویم و گردش کنیم.
برفك گفت: خوب است،
مادر ما هم در آشپزخانه
است و خبر نمی شود.
همه شان بیک آواز گفتند:
پس بیایید که برویم.

در همین اثنا مادر شان
که سخنان آنها را از آشپز
خانه شنیده بود وارد اتاق
شده گفت: بیرون رفتن در
چنین روز کار بچه های احمق
است، در بیرون سگهای کلان
زیاد است و بچه های خورد



عزیز الله ودا ع طفل صحتمند



یکی بود یکی نبود

ترجمه پرا تیک

گنجشکهای باغبان

من چه خساره ای خواهم کرد ، بگوئید خساره من چه خواهد بود ؟

یکی از گنجشکها که کلان تر از دیگران بود ، پیش آمد و گفت :

فرزندم ، تو با این کار و با آن فکر خود زندگی خود را تباه خواهی کرد ، این طرز رفتار تو درست نیست ، اما اگر تو با ما اتفاق کنی و همراهی ما درینکار سهم بگیری ، فایده خوبی از آن بدست تو خواهد رسید و آن اینکه دوست ما انسان برای تو غذا و دانه

در یکی از روزها ، گنجشکها با هم جمع شدند و گفتند : چگونه بتوانیم خدمتی را برای رفیق ما گنجشکها یعنی انسان ، انجام بدهیم ؟ رفیق خوبی که برای ما غذا و آب میدهد .

یکی از گنجشکها گفت :

من درینبار رهفکری دارم .

گنجشکی گفت : بفرما بگو .

گفت : ما به نگهبانی باغ

انگور اقدام میکنیم و آن را از

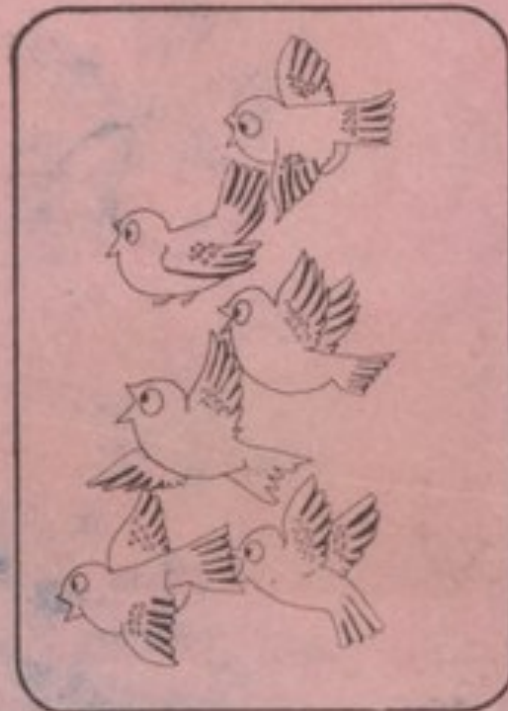
آسیب حشرات و کرمها حفظ میکنیم تا بدین وسیله ، انسان فرصت کافی و فراغت برای واریزی از زراعت خویش داشته باشد .

گنجشکها همه این نظر او را قبول کردند و برایش کف زدند تنها یک گنجشک نظر او را نپذیرفت و ازین اظهارات خوشش نیامد و سپس گفت :

من با این فکر شما ، موافق نیستم و دود لیل دارم ، یکی آنکه من نمیتوانم کار نگهبانی را پیش ببرم و دیگر اینکه من هر گاه خوشههای زیبا و لذیذ انگور را ببینم نمی توانم از خوردن خود داری نمایم .

گنجشکها گفتند : در صورتیکه تو با این دلایل و یا هر دلیل دیگری نزد خود داشته باشی ، با ما یکجا در کمک و خدمت به دوست ما انسان سهم بگیری ، اینکار سبب نقص و خساره تو خواهد شد .

گنجشک از شنیدن این گفته گنجشکها تمسخر کنان گفت :



ترجمه رحیم اعتمادی

زن نیکو کار

معین در پارک شهر
حاضر شده و با
کودکان مشغول تفریح میشود
بعضی اوقات این خانم که
اسمش را هرگز به کودکان
نگفته هدایای نیز می آورد ولی
از چند هفته به اینطرف آن
خانم به پارک شهر نمی آید
و کودکان از نا آمدن آن پریشان
و مضطرب اند دیگر آن شادی
و خوشی که در روزهای اول با
آنها بود در میان شان و جود
ندارد. همه چشم پراه اند که
چه وقت خانم نیکو کار ازدور
پیدا میشود و با آنها بازی
میکند و لی این انتظار هرگز
به پایان نخواهد رسید زیرا
آن خانم به شهر دیگری سفر
نموده ...

کودکان هرروز عصر در پارک شهر مشغول تفریح
و ساعت تیری بودند و این پروگرام شان همه روزه تکرار
میشد در یکی از روزها زن نسبتاً سالخورده اما زیبا بطرف این
کودکان نزدیک میشود و با آنها در بازی شان شرکت
میکند از آن روز به بعد این زن هرروز در ساعت معینی به
ملاقات دوستان کوچکش آمده و با آنها مشغول ساعت تیری
و تفریح میشود. کودکان نیز با این خانم دوست شدند اگر
یک روز این خانم ناوقت برسد همه پریشان شده و به بازی
ساعت تیری خویش نمی پردازند و لی چندین وقت است
که هیچگاه پروگرام منظم آنها برهم نمیخورد، خانم به وقت



به قلم شما

ضرب المثلهما

- ۱- وجدان اگر ز خمی شد
خوب شدنی نیست .
- ۲- صدای و جدان صدای
روح است .
- ۳- ناپاکی وجدان بزرگترین
بد بختی است .
- ۴- دوست را دوست بدار
اما مراقب خود باش .
- ۵- میان گریه کنندگان
گریه مادر پیدا است .
- ۶- خانه بی مادر تا ریک
است .
- ۱- سوزن را بدست کسانی
بده که بدوخت و دوز وارد
باشند .
- ۲- بوت سیاه نشان دل
سیاه نیست .
- ۳- خور شید بدون بانگ
خروس هم طلوع میکند .
- ارسالی : سید رضاء «ژوبل»
از لیسه حبیبیه .

بزرگترین ها

- بزرگترین استاد - تجربه
است .
- بزرگترین تفریح ، کار
نتیجه بخش است
- بزرگترین افتخار - نیکنامی
است .
- بزرگترین شجاعت - صبر
است .
- بزرگترین سر مایه - اعتماد
به نفس است .
- بزرگترین رنج - حسادت
است .
- ارسال کننده : شاه و لی
مایل احمدی

جمهوریت

تا اینکه صبح ۲۶ سر طان
(۱۳۵۲) آوازیکه همه را به
شعف سرور در آورده بود .
در راد یو پخش شد این
شخصیت بزرگ بنا غبلی
«محمد داود» موسس جمهوریت
بود که جمهوری را برای
اولین بار در کشور اعلام
نمود .
نوشته : مسعود احمد، طوفان
ملکیار

از زمانه های بسیار قدیم در افغانستان آریا شا عمان
حکومت می کردند . بعد از گذشتن پادشاهی مردم جرگه
نموده مجلسی دایر می کردند و شاهی مقبلی را انتخاب می -
نمودند و با جاه و جلال زیادی او را تارگ ر هنمائی می -
کردند .
بعد از مدت خیلی ها زیادشبی که در تاریخ چند هزار
رساله آریانای کبیر نام دارد شبی بود که منظره دلچسپی
داشت .

دو بیټی های محلی

سخن بزرگان

برای درست فکر کردن باید
دل را از کینه و بدی پاک
کرد .

خوش خلقی دوستی را
استوار میسازد .

آنکه به لذت کار کردن خو
گرفت در بند نتیجه کار
نیست .

ار سالی محمد تهیم فهمیم
در انتخاب دوست شتاب
مکن و به زودی از آنان روی
مگردان .

هیچ چیز خطرناکتر از
دوست نادان نیست .

دوستان باید مانند کتاب
هایی که میخوانید کم باشند
و بر گزیده .

فرستنده نسیمه آشوب
فدائی

بیا بنشین تو احوال وطن گوی
دوم از بلبل شیرین سخن گوی

سخن های که دو ستا باتومی گفت
بیا بنشین یکایک را بمن گوی

دوستان خود بدیدم شیوه میرفت
به باغستان برای میوه می رفت

به باغستان برای میوه تر
به صدنازوبه سه صد غمزه می رفت

ارسالی د ، ط از مکتب کارته ولی

دلویانو و یناوی پانگه

دغر غبنت خواخو بزی تاکنه او ژبا په
اخلاق دانسانی تو لو ملکواوما لو خخه بنه پانگه ده .
(ژوز هر برت)

دهیلو رنبا

دژوندون پیره بنه په یوه دهیلو رنبا ده که خوک آرزو
ونه لری ژوند هغه ته هیخ دی .
(کلاوو)

دانسان دبنمن

غم دانسان پیر لوی دبنمن دی .

(و لتر)

غرور

کبر او غرور د عقل او پوه سره نه جوړیږي .
(ژان دولا فونتن)

ژوند

ژوند دغم او بنادی سره او باید خینی ونه بیرېږو .
(بودا)

دژوند ارزښت

خوک چه د ژوند په ارزښت ونه پوهیږي د ژوند کو لو
لیاقت نه لری .
(بیلن)

مکاتبه :

مایلم با دوستانیکه در باره
نویسندگی و تاریخ افغانستان
معلومات دارند مکاتبه نمایم :
آدرس :

بر بننا ربیع زاده از صنف
هشتم با مکتب گوهر خاتون
مزار شریف



ترجمه و نگارش ژوندی

به دوام گذشته

رہ روز زندگی

۱ - نامه پوستی - پوست کارت

پوست کارت عکس دار

ها به این عقیده اند که مکاتیب شخصی را نیز باید باماشین نوشت زیرا خواندن آن سهلتر است . در بین نامه بطور حتمی امضا نمائید فرقی نمی کند که نامه رسمی است یا شخصی امضای شما در پای نامه باید درج شود . و برای آنکه امضای شما هر کسی بتواند بخواند لازم است علاوه از امضا اسم تان نیز بصورت خوانا نوشته شود .

خواندن نامه های دیگران علاوه از آنکه مغایر اخلاق و نزاکت است گناه نابخشودنی بشمار می آید . به آدرس هر کسی که نامه نوشته شده باشد (خواه آن شخص از اعضای فامیل تان است و یا از جمله همکاران موسسه که در آن وظیفه دارید یا خود یکی از دوستان نزدیک شما

کاغذ پوستی باید ساده و نظیف باشد . برای کار های رسمی و تجارتي معمولاً در کاغذ سفید نوشته میشود برای نامه های خصوصی و شخصی بهتر است اگر کاغذ را رنگ دیگری و جنسیت دیگری انتخاب نمود . اگر پاکت شفاف باشد نامه را باید در بین کاغذ سفید دیگری که پاک باشد قرار داده بعداً درون پاکت گذاشته شود . کاغذ دبل سفید را نیز بمقصد استفاده نامه شخصی میتوان استعمال کرد . اگر شما نمی توانید نامه تانرا با خطوط موازی و راست بنویسید بهتر است زیر کاغذ تان قطعه سپیدی که خط کشی شده باشد بگذراند . اخبار کوتاه را مثلاً دعوتنامه ، تشکرنامه ، تسلیت و غیره را چه مرد و چه زن می توانند در مقوای نازک سفید بنویسند و بین پاکت ، عوض کاغذ پوستی گذاشته ارسال کنند .

مکاتیب رسمی قلم باید توسط ماشین تایپ نوشته شود و مکاتیب شخصی با یدبه قلم نگاشته شده و نظر به خصوصیت نامه شخصی اگر به ماشین تحریر هم شود عیبی ندارد . مکاتیبی که در آن کدام احساس شخصی ، عشق و علاقه یا تسلیت ارائه میشود به دست باید نوشته شود . حتی تبریکات رسمی ، دعوتنامه ها را هم با ماشین نمی نویسند . باپنسل ننویسید . البته اگر دلیل معقولی نسبت نبودن رنگ قلم موجود باشد باید در مرحله اول این مطلب را بطرف مقابل توضیح بدهید . در زمان حاضر بعضی

مؤلف: محمد جان (فنا)

چراغ معرفت ۹

° بکتر یا (ک) : در ریشه های بعضی نباتات از قبیل مشنگ، لوبیا شبدر و غیره یکنوع مو چودات ذره بینی که بنام بکتر یا یاد میشوند زندگی میکنند. این مو چودات ذره بینی میتوانند نایترو جن را از هوا گرفته برای نباتات بدهد در عوض غذای خود را از نباتات میگیرد، گویا بکتر یا و نباتات باهم همکاری نموده نبات برای آنها غذا میدهد و بکتريا برای نبات نایترو جن تهیه مینماید.

° نایترو فاینگر بکتر یا (ک) : این نوع بکتريا مرکبات عضوی نایترو جن دار رابه امونیا و نایتريت هاتبدیل مینماید تا نباتات آن هارا اخذ نمایند.

° دی نایترو فاینگر بکتريا: این نوع بکتر یا مرکبات نایترو جن دار رابه غاز نایترو جن و مواد دیگر تجزیه مینماید که نایترو جن باین ترتیب دوباره به هوا میرود.

° القلی ها یا بیز ها (ک) : عبارت از مرکباتی میباشند که بر خلاف اسید ها در ساختمان و ترکیب خود دارای يك گروه ذرات هایدرو جن و اکسیجن () میباشند.

° نمک ها (ک) : اگر تیز ابها و القلی ها باهم تعامل نمایند نمک میسازند پس نمک ها در حقیقت عبارت از اجسامی اند که از یکجا شدن قلز و حصه با قیمانده تیزاب بدست آمده است.

° قوه ثقل یا قوه جاذبه زمین (ف) : قوه ایست بین زمین و اجسام مجاور آن که میخواهد اجسام را باز مین وصل سازد و همیشه در جهت مستقیمی که مرکز جسم را با مرکز زمین وصل میسازد اثر میکند. بنابراین این همیشه به سطح زمین عمود میباشند.

° وزن (ف) : قوه ای که (قوه ثقل یا قوه جاذبه زمین) بالای يك جسم اثر میکند، وزن آن جسم گفته میشود.

° واحد ثقل (ف) : واحد ثقل یا وزن اجسام گرام میباشد.

° حالت توازن یا یدار (ف) : هرگاه يك جسم طوری در توازن باشد که اگر آنرا اندکی از حالت توازن خارج کنیم جسم مذکور دوباره حالت اولیه خود را اختیار نماید. حالت توازن آنرا توازن یا یدار میگویند.

° توازن نا یا یدار (ف) : حالت توازنی را که اگر يك جسم از آن خارج

تصحیح : شماره چراغ معرفت هفته گذشته سهواً بعوض ۹۰۸ چاپ شده بود.

باشد ...) در همان لحظه نخستین که با آن بر می خورید نامه را بدون اینکه باز کرده باشید برای شخص مذکور

بسپارید. بد بختانه کسانی هستند که نمی توانند جلو

کنجکاوی های خود را بگیرند و ازین لحاظ نامه هائیکه به

آدرس آنها نیست باز می نمایند خواندن نامه دیگران

ولو شوهر و یا خانم انسان باشد عمل ناشایسته و دور

از نزاکت است. شاید این عمل به شخصیت نفر لطمه

بزند و اعتماد او را نزد دیگران کم کند. اگر بین زن و شوهر

در مورد نامه ها موافقه ای عقد شده باشد در آنصورت آنها

حق دارند فقط در حضور همدیگر نامه ای را که بدست

آورده اند يك به دیگر بخوانند. محتویات نامه مربوط به

مطلبی است که شما در آن مینویسید. قبل از همه در

نامه باید مطلب اصلی درج شده بعدا میتوانید موضوعات

درجه دوم را قید تحریر در آورید. آن مطالبی را که

قادر نیستید لفظاً در مقابل شخص مورد نظر ادا کنید

هیچگامی توسط نامه منعکس نسازید. مهم اینست که

هرچه را می نویسید باید به حقیقت قرین باشد.

ادامه دارد

حل کنندگان

صفحه گذشته

ماریا حمید زاده ونجلا حمید

زاده از سید نور محمد شاه مینه
عبدال بصیر «لطیف یار» معلم

صنف هشتم مکتب متو سطه
سرای غزنی - عبدال بصیر
میرزا زاده معلم صنف هفتم

لیسه عالی امانی ، محمد ضیا
ویس معلم صنف یازدهم
لیسه تجارت .

گل خانگه اتیک خیل ، علی
محمد میرزا زاده ، میدا کبری ،
غلام مصطفی غفور معلم صنف

پنج ب مکتب د قیقی - سید
شاه از کار ته نو - و حیدالله
ازما ر کیت کار ته نو -

هدایت الله از لیسہ انصاری -
تیمور شاه از لیسہ امانی
محمد اکرم از مکتب حصه

دوم شاه شهید (غ) ، نصیر احمد
از مکتب میخا نیکی - عبدالله
صفا از تخنک ثانوی ، محمد

ها رو نظار پروژ خیر خانه -
شاه جان از لیسہ عالی انصاری

محمد صنبلور از سرک شاه شهید
(غ) ، محمد نسیم از مسجده

اتفاق شاه شهید (غ) .

دکمیانو انیس

گردد دو باره بدست آورده نتواند، توازن نا پا یدار میگویند .

حالت توازن بی تفاوت (ف) : هر گاه يك جسم بهر نقطه سطح آن
اتكاء داده شود در حالت توازن باقی بماند ، حالت توازن آنرا توازن بی
تفاوت میگویند .

مثلا حالت توازن يك جسم گروی، توازن بی تفاوت میا شد .

ترازو (ف) : آله ایست که جهت تعیین وزن اجسام استعمال میگردد .

کثافت (ف) : عبارت از خارج قسمت وزن جسم بر حجم آن است .

واحد کثافت (ف) : واحد کثافت در فزیک گرام فی سانتی متر مکعب

میا شد .

کار (ف) : عبارت است از حاصل ضرب قوه ای که جسم را حرکت میدهد

(این قوه معادل و مساوی مقاومت جسم میا شد) و فاصله ای که جسم

مد کور بسمت قوه طی میکند .

واحد کار (ف) : کار رابه (کیلوگرام متر) اندازه میکنند و آن عبارت

از کار یست که در نتیجه بلند کردن يك کیلو گرام وزن بفاصله يك متر

از زمین انجام میا بد .

کثیر الاضلاع (ه) : سطوحی که ذریعه زیاتر از چار قطعه خط محدود

شده باشد کثیر الاضلاع گفته

میشوند . مانند پنج ضلعی و شش ضلعی و غیره .

کثیر الاضلاع منظم (ه) : آنست که اضلاع و زوا یایش باهم مساوی

باشند .

کثیر الاضلاع غیر منظم (ه) : آنست که اضلاع و زوا یایش مختلف

باشند .

اجسام هندسی (ه) : اجسام هندسی اجسامیست که دارای شکل منظم

بوده ابعاد شان بخوبی شناخته میشود ، مثل مکعب ، استوانه ، منشور

مخروط هرم و کره .

اجسام غیر هندسی (ه) : تمام اجسامی که ابعاد شان شناخته شود

و یا غیر منظم باشد اجسام غیر هندسی گفته میشود ، مانند سنگ

کلوخ ، چوب و غیره .

خط کش (ه) : آله ایست که برای ترسیم خط ، اندازه کردن خط و تقسیم

آنرا در خط بکار می رود .

نقاله (ه) : آله ایست که ذریعه آن وسعت زاویه اندازه میشود .

نقاله (ه) : آله ایست که ذریعه آن

آله ایست که ذریعه آن يك زاویه را در زاویه دیگر اندازه گیری

تقسیم میکنند .

اتفاق شاه شهید (غ) .



- است ۴- خوردها در پنبستو.
- ۵- علامت جمع ۶- يك
- پایتخت ارو پا یی - در آن خون جریان میکند .
- ۷- رهنما- يك کلمه دو حرفی
- ۸- دریا ئی در اتحاد شوروی امروز .

- ۹- دریا ئی در مصر-عضوی از بدن .
- ۱۰- بیسقی ی ندارد- درمن
- ۱۱- ترنم بی پایان - آواز خداوند .

عمودی :

- ۱- حرف شرط يك نوع اسب - صنم .
- ۲- آنطرف در یا

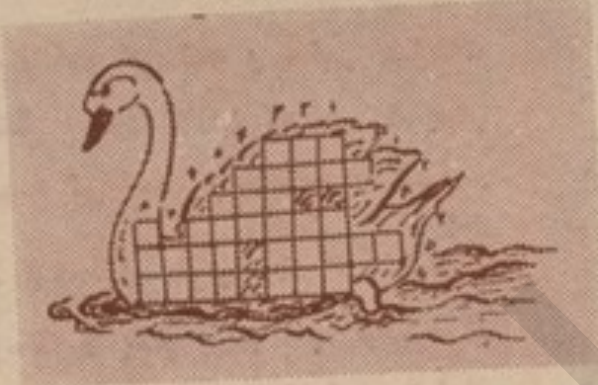
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	شماره
۱								۱
								۲
								۳
								۴
								۵
								۶
								۷
								۸
								۹
								۱۰
								۱۱

- ۳- يك کلمه دو حرفی- محل به املاى غلط یقین با حرف کم .
- ۴- وا حد پول جا بان- کلمه بی معنی .
- ۵- از فلا سفه یونان- حرف ربط
- ۶- منسوب به روما نیه- خوردنی است .
- ۷- حیوان درنده - روغن واو ندارد .
- امحالما آخر ندارد .

- ۸- پدر موسیقی طرح کننده : جمیکا

عمودی جدول - قاز

- ۱- در آن آبمی اندازند- ژاله دنباله دار .
- ۲- در بین کلمه کاتب - پندیدگی .
- ۳- آخرش را ببرید تا اسم سابق ولایت فاریاب گردد .
- ۴- دوری چیه .
- ۵- ضد دشمن .
- ۶- تبسم در پشتو .
- ۷- يك حرف در دوخانه .
- ۸- درد .



- ۴- از مجلات کشور .
 - ۵- در آسمان است- قبل از جواب .
 - ۶- آفتاب « پشتو » آخر و پایان .
- افقی :**
- ۱- در آن آب مینوشیدند.
 - ۲- از ولایت کشور ما
 - ۳- یعنی مردم از آنها پیروی می کنند .

« طرح از صالح محمد کپسار »

می آید . شفق قطبی معمولاً به فاصله بیست درجه از قطب مقناطیسی قرار می گیرد .

۱- فراغت مطالعه میکرد و از این راه با نو یستد می و ادبیات آشنا شد .

۲- مادرشان از دیدن بچه های خود خوشحال شد و ناشتایی

۳- خریدن نامه های دیگران علاوه از آنکه مغایر اخلاق و این آت است گناه نابخشودنی زبان ها حتی در السنه شرقی نیز به

۴- هنگام گرمی و تابستان این ها در غلجیر های زندگی میکنند که از هر چندان فاصله زیادی ندارند .

۵- دیوانه هستی ؟ تو فکر میکنی ما بو لها رادر بیمانه ها نگه میداریم ؟

۶- نظرش را در مورد مجله دکمکیانو انیس پر سپید م

۷- خریدن نامه های دیگران علاوه از آنکه مغایر اخلاق و این آت است گناه نابخشودنی زبان ها حتی در السنه شرقی نیز به

۸- جواب بزرگ بیز پیل

افقی :

- ۱- پدر چاپ میگویندش
- ۲- دریا ۳- از آنطرف کار

انسان و استفاده از اراضی

استفاده از چراگاه در عصر حاضر .

حالا از داستان زندگی انسان نهادر چراگاه صحبت خواهم کرد، این داستان مربوط به دشت های بزرگ شمال و جنوب امریکا و استرالیا خواهد بود و درین زمینه روشنی کافی خواهد انداخت .

مردمانیکه درین حصص جهان از چراگاه استفاده میکنند مردمان گذشته در مورد شان که در شماره های قبلی صحبت کردیم حتی در خواب هم از نوع زندگی اینها چیزی نمیدانستند و وسایلکیه مورد استفاده مردمان امروز استرالیا و امریکا قرار گرفته تصور ساختن آنها هیچ فردی در گذشته نکرده بود .

درین مناطق معمولا علف ها زاده باران است یک قسمت از چراگاهها را مردمان این مناطق برای گشت و زراعت تخصیص داده اند، ازین حصص مردمان هم غذای مورد ضرورت خود را بدست می آورند و هم مقدار زیاد غله را برای صادرات تهیه میدارند دهقانی یا زراعت منجیست یکی از بزرگترین مصروفیت و فعالیت عرض اندام کرد . مردمانیکه درباره شان صحبت میکنیم غذا و مواد برای ساختن لباس برای میلیون ها انسانیکه در جاهای دیگر جهان مصروف کارهای دیگر هستند تهیه میدارند

همچنان در بسیاری از جاهایی دیگر، انسانها پرورشگاه های برای تربیه گاو گوسفند و سایر حیوانات بغاطر بدست آوردن محصولات بهتر حیوانی است بناموه اند . که ازین راه مقدار زیاد گوشت ، پوست و پشم برای آنها نیکه از چراگاه ها خیلی دور زندگی مینمایند تهیه میدارند ، تربیه و تکثیر حیوانات و استفاده از محصولات آن بنام (تجارت حیوانی) یاد میشود .

ناگفته نماند که در تمام چراگاه های جهان مردم به سویه عالی زندگی نمیکنند یعنی بشکلی نیست که در یک منطقه در چراگاه هم حیوانات تربیه شود ، هم زراعت موجود باشد

و هم تجارت خوب و بازار خوب برای محصولات آنها، در بسیاری از چراگاهها هم اکنون انسانها مانند انسانهای اولیه و شبانان که در مورد شان در شماره های قبل ازان یاد آور شده بودیم زندگی میکنند . این عده مردمان به همان شکلی زندگی دارند که هزاران سال قبل پدران شان زندگی میکردند .

یکی از همین شبانان غریب ولسی بی بضاعت مردمانیکه در چراگاه های شمالی ممالک عربی زندگی دارند، در سر تاسر صحرا

های عربی مردمانی زندگی میکنند که بنام (بدویان) یاد میشوند
مردمان خیمه :

بدویان دارای حیوانات هستند ، آنها در میان خیمه ها زندگی میکنند زیرا خیمه ها به بسیار سادگی از یکجا بجای دیگر قابل حمل است ، روی همین اساس این مردمان را (مردمان خیمه) نیز میگویند .

از بسیار جهات بدویان زندگیانی مردمان بسیار قدیم یا شبانان هزاران سال قبل را بهما نشان میدهد . بدویان اکثر مواد مورد ضرورت خود را خود تهیه میکنند و درین راه از حیوانات بدست داشته خود استفاده مینمایند . از گوشت شیر و پوست و پشم ، پوست و غیره حیوانات برای تغذیه و تهیه لباس و هم از حیوانات برای حمل نقل استفاده مینمایند . با آنها خرید و فروش در میان (بدویان) وجود دارد . هرگاه داد و ستد صورت نگیرد حقیقتا زندگی بدویان خیلی مشکل خواهد بود . هنگام گرمی تاستان ، اینها

در علفچر های زندگی میکنند که از شهر چندان فاصله زیادی ندارند . مخصوصا در علفچر های نزدیک شهر دمشق ازین عده بدویان زیاد است برای دو یا سه ماه بدویان حیوانات خود را که زیاد تر آنها



خود را جانب جنوب به حرکت می
اندازند معمولا آنها دسته دسته به
حرکت می افتند تا از چراگاه های
کوچکی که در آن قرار دارد استفاده
خوب کرده بتوانند .

حتی در زمانی که بار ندگی هم آغاز
می یابد در بسیاری از ساعات
علفچر ها دارای سبزه کافی و بلند
نبوده بلکه بشکل بسیار کم میباشد
و از همین علف های کم گروه های
بدوی استفاده میتوانند .

تکه های خوب و یراق اسب و غذا
مانند نمک ، شکر ، چای ، قهوه ، برنج
و خرما می مورد ضرورت خود را بدست
می آورند ، همچنان آنها خیمه های
ساخت پشم بزرگ نیز از بازار خریداری
میکنند .

در خزان که بعضا در جنوب دمشق
باریدن آغاز میابد و علف ها همه
خشک میشود و هوا کم کم روبه سردی
میرود ، بدو یان آهسته آهسته شتران

را شتر تشکیل میدهند در اطراف
شهر دمشق زندگی میکنند ، و گاه گاهی
این مردمان به شهر می آیند و
ضرو ریات خود را از آنجا میخرند
و چیز های را هم که از حیوانات
خود بدست آورده اند بیازار برای
فروش می آورند . آنها معمولا شتر
پشم شتر و قالین و گلیم های ساخت
پشم شتر را بیازار عرضه میکنند .
و در مقابل و سایل مثل چاقو - گارد

بقیه صفحه ۳۳

پسریکه وارث ..

پریماه وقتی از موضوع آگاه شد در باغ آمد و جوان را در باغ بحال
خواب یافت . او بادیدن آفتاب عاشق او شد . پدر وقتی قضیه را چنیسن
دید با عرو سی آندو موا فکست کرد و آفتاب و پریماه در یک روز بسیار
زیبا با هم ازدواج کردند .

مردنرو تمند که ازین وصلت بسیار راضی بود برای عروس و داماد تبریک
گفت و برای هر دو زندگی بسیار خوشی آرزو میکرد و او با خود میگفت که آنچه
را که خدا بخواهد تغییر پذیر نیست و برای انجام آن هیچ مانعی و چو د
ندارد .

(پایان)



غلام محمد غلامی دوستدار مجله

پسر یکه و ارث ثروت بیشمار گردید

بهر صورت شب گذشت و مرد نرو تمند بادمین اولین اشعه آفتاب بیدار شد و از اتاق خارج شد . همیشه چند قسم رفت نظرش به مرد چوب شکن افتاد ، نزدیک دروازه اش ایستاده است و گریه میکند . مرد نرو تمند نزدیک رفت و پرسید چرا گریه میکنی ؟

چوب شکن با صدای لرزان گفت که نیمه شب خانم من فرزند ی دنیا آورد . اما در همان انا چیغی کشید و جان سپرد . جسد زن جنگلیان آنجا افتاده بود و طفلک در حالیکه نفس میکشید و زنده بود در آغوش مادر افتاده بود . مرد نرو تمند با نگاههای مملو از تأثر و اندوه بطرف زن و کودک میدید که صدای رفاقت و دوستانش از بیرون بگوشش رسید او بیرون رفت و چشمانش بدیدن دوستانش روشن شد .

در همین انا مرد نرو تمند به دوستانش گفت که این مرد اندوه بسیار دارد و محتاج کمک و دستگیری ماوشما می باشد . زنش مرده و

کودک یکشبه او بدون پرستار و مادر مانده است . ما وشما باید به او مقداری پول بدهیم و نیز فرزند او را اگر راضی شود با خود می بریم . زنان ما وشما ممکن است از او پرستاری کنند و او وقتی بزرگ شود شاید با ما وشما یکجا و بخوشی زندگی کند .

وقتی مرد چوب شکن این لطف و مرحمت مرد نرو تمند را دید بسیار خوش شد و تقاضای کمک بیشتری را

نمود . مرد نرو تمند نیز بنا بر تقاضای چوب شکن یکی از خدمتکاران خود را گفت پول زیادی به دسترس چوب شکن بگذارد و هم فرزند او را در یک صندوق که در بین آن گیاهان ملایم فرش شده باشد بگذارد و با خود بگیرد .

خلاصه خدمتکار مرد نرو تمند کودک چوب شکن را گرفته با بادرش و دیگر دوستان و همراهان روان شدند در راه در قسمتی دوستان مسرد نرو تمند جدا شدند و او با خدمتکارش تنها ماند . مرد نرو تمند در همین انا گفت که میدانی دیشب همان مرد فال بین در خواب من آمد و گفت که همین کودک وارث هستی من خواهد شد . حال تو این کودک را هر طور میشود از بین ببر .

خدمتکار گفت بادر عزیز اگر خدا خواسته باشد که این وارث هستی تو باشد دیگر چاره نیست . و لو ما او را به آتش هم بیندازیم از بین نخواهد رفت .

مرد نرو تمند گفت که احمق نشو . هر طور که من میگویم همان طور عمل کن و به تعقیب آن به خدمتکار گفت که صندوق را با کودک سرچپه در همین دریا بینداز . و خدمتکار بدون اندک تا مل صندوق و کودک را بدریا انداخت . صندوق همراه با کودک از قضا در روی آب طوری افتاد که آب به آنرا می برد و کودک در حالیکه گریه میکرد از آنان دور شده میرفت . خوب: هر طور بود گذشت و مرد

نرو تمند بخانه خود رسید . در دم دروازه یکی از خدمتکاران آمد و با خوشحالی تمام گفت که بادر عزیز تو لدی دختر تانرا به شما تبریک میگویم . نرو تمند خوش شد و به خدمتکار انعام داد .

چهارده سال گذشت . یکروز آفتابی مرد نرو تمند به جنگل رفت که شکار کند در آنجا جوانی را دید که مشغول قطع نمودن درختان است این جوان چهره مقبول و چشمان آبی داشت . و اما مردیکه با او یکج کار میکرد چشمان سیاه و چهره تاریک داشت .

مرد نرو تمند از همین مرد سیاه چهره پرسید که این جوان کیست ؟ آن مرد گفت : دوست عزیز او فرزند من است .

مرد نرو تمند گفت : او چهسره و شباهت ترا ندارد . من میخواهم که مادرش را هم ببینم .

آن مرد گفت : ممکن است که مادرش هم بیاید و اما راستی این فرزند ما نیست و ما او را فرزند نمیگویم . ما او را یکروز در حالیکه در کنار دریا آب میگریه در بین صندوق که آب آنرا می برد دیدیم و گرفتیم . خدا میداند که پدر و مادر اصلی او کیستند .

زن آن مسرد نیز از دور نمایان شد و بعدتر قصه یافتن کودک را بیان کرد . مرد نرو تمند وقتی فهمید که این همان کودک است که بدریا انداخته بودند مقداری پول به آن مرد وزن داد و



يك عكس جالب به انتخاب قد ريه صد يق

خودش از آنجا دور شدو رهسپار منزل گردید . در خانه وقتی رسید فسه را برای همان خدمت گارش که پیر شده بود کرد . وهم برای او وظیفه داد تا در جنگل برود و همان جوان را از بین پیر خدمتگار بطرف همان محل روان شد و وقتی آنجا رسید همان جوان را دید که مشغول ماهی گیری است . خدمتگار پیر با هر چال و نیزنگی که بود جوان را بگونه ای آورد و سنگ بزرگی را برفق او زده خودش فرار نمود .

شش سال ازین واقعه گذشت و اما همانطور که مرد فال بین پیش گویی کرده بود مرد ثروتمند صاحب پسر نشد و در حالیکه دختر او به سن هجده سالگی رسیده بود مادرش مرد ثروتمند که بسا دخترش تنها مانده بود ازین واقعه سخت متأثر و اندوهگین شد و برای او گفت که دختر عزیزم! برای اینکه تو مریض و افسرده نشوی ترا بیکی از شهر های زیبا که خانه گلاب نام دارد روان میکنم و تا زما نیکه ازدواج نکرده ای و خوش باشی در آنجا خواهی ماند . دختر مرد ثروتمند که پریمه نام داشت در شهر خانه گلاب روز های خوش و آرام را آغاز کرد تا آنجا که پدرش بدیدن او آمد .

روزی از روز ها دختر و پدر در یکی از باغهای مقبول بگردش پرداختند در آنجا چشم پدر به پسر جوانی که اندام و چهره بسیار مردانه داشت افتاد . در همین اثنا پدر نزد یک شد و از جوان پرسید که تو کیستی و از کجا آمدی ؟

جوان گفت که اسم من آفتاب است و از شش سال درینجا زندگی میکنم

و آنطور که من میدانم مسافرانی مرا به اینجا آورده اند . آنها مراد یک جنگل در حالیکه در فرقه جراحی داشتم بی هوش یافته اند . از همین سبب من همه چیز را فراموش کرده ام همینقدر میدانم که نام آفتاب است مرد ثروتمند با شنیدن این کلمات بیاد آورد که این همان پسری است نو کرش را موظف ساخته بود که او را بقتل رساند . مرد ثروتمند پس از لحظه ای برای جوان گفت که تو منزل مرا دیده ای ؟ چو آن گفت که نه . مرد ثروتمند نشانی مکمل

منزلش را داد و او را در یک ساعت معین خواست که آنجا بیاید . خلاصه آفتاب جوان نیکه مرد ثروتمند او را پسندیده بود در ساعت معین بخانه پریمه رفت و سراغ او را گرفت و اما وقتی به آنجا رفت پریمه خواب بود و در واژه بان با او گفت که برای چند دقیقه در باغ منزل خانه پریمه منتظر بکشد آفتاب در باغ لحظه ای بگردش پرداخت و پس از آن بدیواری تکیه داده بغوا برفت .
بقیه در صفحه ۳۱

بیانید با هم جغرافیه بیاسوزیم

غبار رو شنی در شب به نظر میرسد این غبار به اندازه ای ضعیف است که در روز قابل دید نمیباشد. و قتی شب میشود غبار مذکور که هنوز از اشعه آفتاب منور میباشد در سیاهی شب تلاو میکند. تروپو سفیر یاد میشود.

درین ارتفاعات اکثر امیتودیت هائیکه در اعماق اتمو سفیر فرو میروند مشتعل میشوند که در نزد عوام بنام افتیدن ستارگان یاد میشود.

طبقه تروپو سفیر :

طبقه که در بین میزو سفیر و اگزو سفیر در اثر ازدیاد آبیو نهی گازات اتمو سفیر از طبقات دیگر فرق میشود بنام تروپو سفیر یاد میشود.

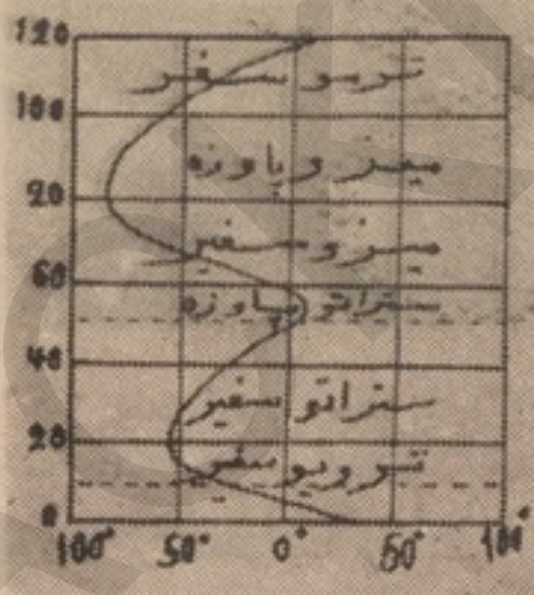
گازات این طبقه دارای آبیو نهی مختلف مثبت و منفی میباشد و ازین لحاظ این طبقه اتمو سفیر خصوصیت دیگری دارد. در اثر همین صفات است که امواج رادیویی ازین طبقه منعکس میگردد. درعین زمان این امواج گرداگرد زمین رانیز طی میکند. در همین طبقه تروپو سفیر است که شفق قطبی بوجود میآید. شفق قطبی معمولاً به فاصله بیست درجه از قطب مقناطیسی قرار دارد.

در اینجا ارتباط قوی بین آبیو نهی الکتریکی اتمو سفیر قطب مقناطیسی زمین و فعالیت شعاع آفتاب درین طبقه وجود دارد.

بقیه در صفحه ۳۵

دکمکیانو ۱ نیس

(۵۰) کیلو متر قرار دارد درجه حرارت هوا درین طبقه تغییر نمیکند. یعنی باز یاد شدن ارتفاع، اندکی زیاد میشود. ولی عملیه تراکم بخارات آبی درین طبقه مشاهد نمیشود. همچنان طبقه فرعی بین تروپو سفیر و ستراتو سفیر وجود دارد که بنام خلاء



طبقه میزو سفیر :

طبقه که بر ستراتو سفیر قرار دارد وضخامت آن تا ارتفاع هشتاد کیلو متر می رسد. درین طبقه درجه حرارت هوا با ازدیاد ارتفاع تنزیل میکند (عینا مانند تروپو سفیر). بنا بر این شرایط بوجود آمدن امواج یا جریانات عمودی هوا و تراکم بخارات آبی مساعد است.

درین ارتفاعات در بعضی عرض البلد های جغرافیایی

ج - : طبقات اتمو سفیر :

هر گاه ساختمان فزیک و کیمیاوی اتمو سفیر زمین را تحت نظر بگیریم به این اساس اقلیم شناسان در اتمو سفیر چند طبقه خاصی را تشخیص داده اند که این طبقات عبارت است از:

طبقه تروپو سفیر :

آن طبقات اتمو سفیر که نزدیک به سطح زمین بوده ضخامت آن در قطبین در حدود هشت کیلو متر و در استوا در حدود هجده کیلو متر میباشد. درین طبقه حرارت هوا تحت تاثیر حرارت سطحی خشکه و بحر است و هر قدر ارتفاع بیشتر میگردد بر عکس حرارت کم میشود.

اینچنین تنظیم حرارت هوا زمینه را برای بوجود آمدن جریانات هوای مساعد میسازد که در اثر ایجاد چنین جریانات موجب تراکم بخارات آبی هوا گردیده سبب تشکیل ابر و بارندگی میشود.

طبقه ستراتو سفیر :

طبقه ای را گویند که بر تروپو سفیر به ضخامت

دشاتو مچي

مور می دواړه څخه کور ته راغله . مونږ دواړه دویا لی پر غاړه ناستو او مخو نه مو په دستمالو نو کی پیچلې وه، مور می سمت سستی متوجه شوه او پوښتنه یی وکړه، په مخونو مو څه شوی دی. څه پینښه ده؟ ما خواب ور کی څه نده پینښه شوی صرف مونږ په خپل منځ کی شخړه وکړه بیا وررسته پخلا شوو. لکن مور می په بدگما نی راته وکتل او پوښتنه یی وکړه: تاسی دواړه پرڅه شی شخړه وکړه؟ پدی وخت کی می چالا کی وکړه از دارنگه می خوابور کی: چندا نی .



شاپور (عنايت) كودك چهار
ساله كه به مجله كمكيان علاقه
زياد دارد .

مو ضوع نه وه ما ور ته وویل چه مچ حیوان ندی مارغه دی لکن احمدویل چه مچ حیوا ندی. مونږ درا پو پرنو مور می موضوع شخړه وکړه ، که چیری زما خبری نه منی د، احمد څخه پوښتنه وکړه ، مور می خوشیې فکر وکړ او وروسته یی دارنگه ور یل : ته درواغ وایی زه یقین لرم، چه دشاتو مچيو په نینسو وهلی یی ارد هغوی کندو ته دی لاسی ور وړی دی، رښتیا ووايه، څه پینښه شوی ده؟ څنگه چه دپټ راز څخه پرده پور ته شوی وه غیر له دی څخه چه پر خپل حرکت باندي اعتراف وکړو بله چاره نه وه ، ځکه نومور ته می وویل :

مور می !ته څنگه پوه شوی چه، زمونږ دواړو مخو نه ، د شاتو مچيو ژوبل کړی دی. لکن مونږ دشاتو د مچيو کندو ته لاس ندی ور وړی. مونږ دواړه هلته نږ دی ور غلو چه دهغوی ننداره وکړو. لکن نابیره د هری خوا څخه هغوی پرمونږ حمله رازړه او په نینسو یی ووهلو . زه نه پوهیږم چه دشاتو مچی زما په پلار ولی غرض نه لری لکن مونږ یی ژوبل کړو. مور می وویل: دیرښه کار شوی دی تا سی باید هیڅکله دشاتو د مچيو په کندو غرض نه وای کړی . ستا پلار ځکه په نینسو نه وهی ، چه دشاتو مچيو هغه پیژندلی دی اود هغه سره یی مینه او الفت پیدا کړی دی .

داځکه چه دشاتو مچی دیری هوبنیاری دی. ماورته وویل که چیری هغوی هوبنیاری یی باید زمونږ سره هم مینه او صمیمیت پیدا کړی مور می خواب راکړ ، زه نه پوهیږم هر وخت چه دی پلار را غی بیا پوښتنه ځنی وکړه . وروسته ماڅوڅلی قصد وکړ چه دپلار څخه ددغی موضوع په باب پوښتنه وکړم ، لکن جرأت می نشوای کولسی ، داځکه چه ممکن پلار می د پینښی څخه خبر شوی زای اوزما څخه خوا شینې شوی وای، لکن زه تر اوسه پوری پدی نه پوهیږم چه آیا ، رښتیا هم دشاتو مچی به زما سره مینه او علاقه پیدا کړی که چیری هغوی هوبنیاری وی باید زما سره هم مینه پیدا کړی. داځکه چه وروسته تر هغه ما هیڅکله دشاتو د مچيو په کندو غرض نه درلود او نه می هغوی ته تکلیف ورکاوه.

بیا ئید جغرافیه... بقیه صفحه ۳۴

طوریکه در بالا ذکر شد در چه حرارت هوا درین طبقه با ازدیاد ارتفاع بلند میشو دوارزش بیشتر پیدا میکند . تحلیل دقیق تریک حاد نه فزیکي که در طبقات بلند اتمو سفیر زمین واقع میشود نشان میدهد که اکثر حوادث ارتباط به تشعشع الکترومگنیک و اثر آفتاب دارد ، البته اثر ساختمان طبقات عمودی اتمو سفیر زمین نیز به آن ارتباط دارد .



سایه



تغذیه

- چه است؟ زنش باز هم گفت :

- مثلیکه در اطاق کدام دانه، موش است. کندل خان بسه پهلوی دیگر گشته گفت :
- او زنکه مره خیال پشك کردی، بان که خواب کنم، برو کدام پشك را پیدا کن.

«ارسالی حامد غوث از لیسه استقلال»

تهیه و تر تیب از بتول بشیر

از ماجرا های کندل خان

کندل خان از صبح تاشام کار میکرد ، شبانه مثل آنکه مرده باشد از جایش هیچ شور نمیخورد . شبی زنش را خواب نبردو صدای چیزی را در اطاق شنید، بالاخره شوهر خود را تکان داد و گفت:

- کندل خان بر خیز مثلیکه در اطاق موش است، کندل خان که در خواب عمیق فرو رفته بود بعد از لحظه یی يك چشم خود را باز کرده گفت :

قرص خواب آور

شخصی پدرش را که در خواب ناز فرو رفته بود بیدار کرد و گفت:

پدرجان ... پدر جان... پدرش با خستگی زیاد از خواب بیدار شد و گفت :

- خوب پسرم چه گپ است؟ پسر جواب داد :

- چون بر ایمن گفته بودید که قرص های خوابتان را نخورده اید شما را بیدار کردم که آنرا بخورید .
« فرستنده شهناز سرکش از لیسه زرغوزه»

عقب پایه

شخصی رفت تا تکت سینما را اخذ کند، موقع خرید روبه تکت فروش کرد و گفت :

- بیادرجان من تکتی میخواهم که عقب پایه باشد . تکت فروش تعجب پر سید:

- پس شما چطور فلم را تماشا میکنید ؟ آن شخص بواپداد :

- فرق نمیکند چون ازین فلم چندان خوشم نمی آید .

کیسه بر

مردی دوان دوان خود را به پو لیسی که کنار جاده ایستاده بود رساند و نفس زنان گفت:
- بیادر جان آن مرد که

آنجا ایستاده جیب بر است. پو لیس گفت:

- شما از کجا فهمیدید که آن مرد کیسه بر است ؟ آن شخص گفت:

- وقتی من میخواستم جیبش را بزنم متوجه شدم که بکسم در جیب اوست !

«ارسالی سیدنجیب عادل الیاس»

کما غذ سفید

یکروز شخصی عجب خان را دید که ورقه کاغذ سفیدی بدست دارد و مشغول مطالعه آن است. آنشخص با تعجب پیش او رفت و پرسید :

- این کاغذ چیست که میخوانی؟ عجب خان جواب داد :
- نامه ایست که زخم برآیم نوشته. شخص مذکور گفت:
- پس چرا سفید است؟ عجب خان جواب داده گفت:
- برای اینکه از وقتی باوقهر کرده ام دیگر با هم حرف
نمیزنم.

«ارسالی کزیه از لیسه زر غونه»

راهنمایی

رجب خان روبه شخصی که مشغول ما لته فروختن بود کرد و گفت:

- ببخشید سوا لی داشتیم. ما لته فروش گفت :
- مهربانی کنید. رجب خان گفت :
- میخواستم تا راه قبرستان را به من نشان دهید. ما لته
فروش گفت :

- خیلی ساده است... شما وسط سړک دراز بکشید، پس از
چند دقیقه دیگر بخیر بسه قبرستان هستید .
«فرستنده نو ریه از مکتب حصه اول سید نور محمد شاه مینه»



معراج بی بی دوستدار مجله



منوچکمار کپور
دوستدار مجله

بقیه صفحه ۶

ظهیرالدین

کمال دانش من کوردید و کوربشنید
به نظم و نثر چه در پارسی چه در تازی
برون ز حکمت و انواع آن که در هر باب
مرا رسد که کنم با فلک هم آوازی
ظهیرالدین مدتی در اشعارش
مدح میگفت و لی بعد ها از مدح
گویی خود داری کرد. مانند سنایی
غزنوی که ابتداء اشعارش همه مدح
بود و پس آنها از مدح و ستایش
درباریان خودداری نمود و به
جهان تصوف و عرفان پناه برد.
در اشعار ظهیر، معانی بسیار
دقیق و پیچیده موجود است و همه
از اشعارش از قریحه بسیار بسند و
زیبا که خصوصیت شاعران آن عصر
بود بر خوردار بود. ظهیرالدین
پسان ها در تبریز رفت و مدتی در
آنجا به شعر گویی و کسب علوم
متداوله آن عصر پرداخت و بالاخره
به سال ۵۹۸ هجری چشم از جهان
پوشید و در آنجا مدفون است.

بقیه صفحه ۱۳

چطور...

وقتی که از طرف چاشت زیر آفتاب
استاده شوید نور آفتاب به فرق سر
تان و بالای شانه های تان می تابد،
چون شی مانع رسیدن تعداد کم نور
به زمین میشود لهذا سایه تان
کوتاه می باشد ولی اگر صبح وقت و یا عصر
ناوقت و وقتی که آفتاب پائین است، بیرون
روشنی آفتاب به تمام بدن تان میتابد
و شما مانع رسیدن مقدار نسبتا زیاد
تر نور به زمین میشوید و از همین
سبب است که سایه تان طویلتر
تر می باشد.

بهجت‌نامه‌هاک

نشانها

محمد تمیم لیم متعلم صنف هشتم
لیسه عالی امانی :
نوشته تان در مورد زندگی حکیم
سنایی غزنوی به اداره مجله رسید.
همکار عزیز : این مطلب در شماره
های گذشته در صفحه برازندگان نشر
گردیده است. مطالب دیگر در مجله
نشر میشود. از همکاری تان تشکر
می‌کنیم .



عبدالرشید از بلاک ۵۴ نادرشاه‌مینه!

مطالب قبلی تانرا در صفحه بقلم
شما نشر کردیم . مطالب دیگر تان
نیز به اداره مجله رسید . ولی هر دو
مطلب تان تکراری بود ، امید است
مطالب تازه و دلچسپی برای مجله
بفرستید .

عبدالوحید میرزا زاده از صنف نهم
ج لیسسه عالی امانی :
اشعار تان به اداره مجله رسید از



سیدحمیدالله حمید

گلالی وکیل زاده :
مطلب تان به اداره رسید از نظر تان
به مجله ممنونیم . امید است مطالب
دیگر تان تازه تر و خو بتر باشد.



احمد جاوید صالح زاده

همکاری تان تشکر می‌کنیم . اشعار
تانرا خوانده نتوانستیم ، امید است
در آینده مطالب بسیار دلچسپ تا نرا
واضح تر و پالا تر بنویسید و برای
نشر بفرستید .



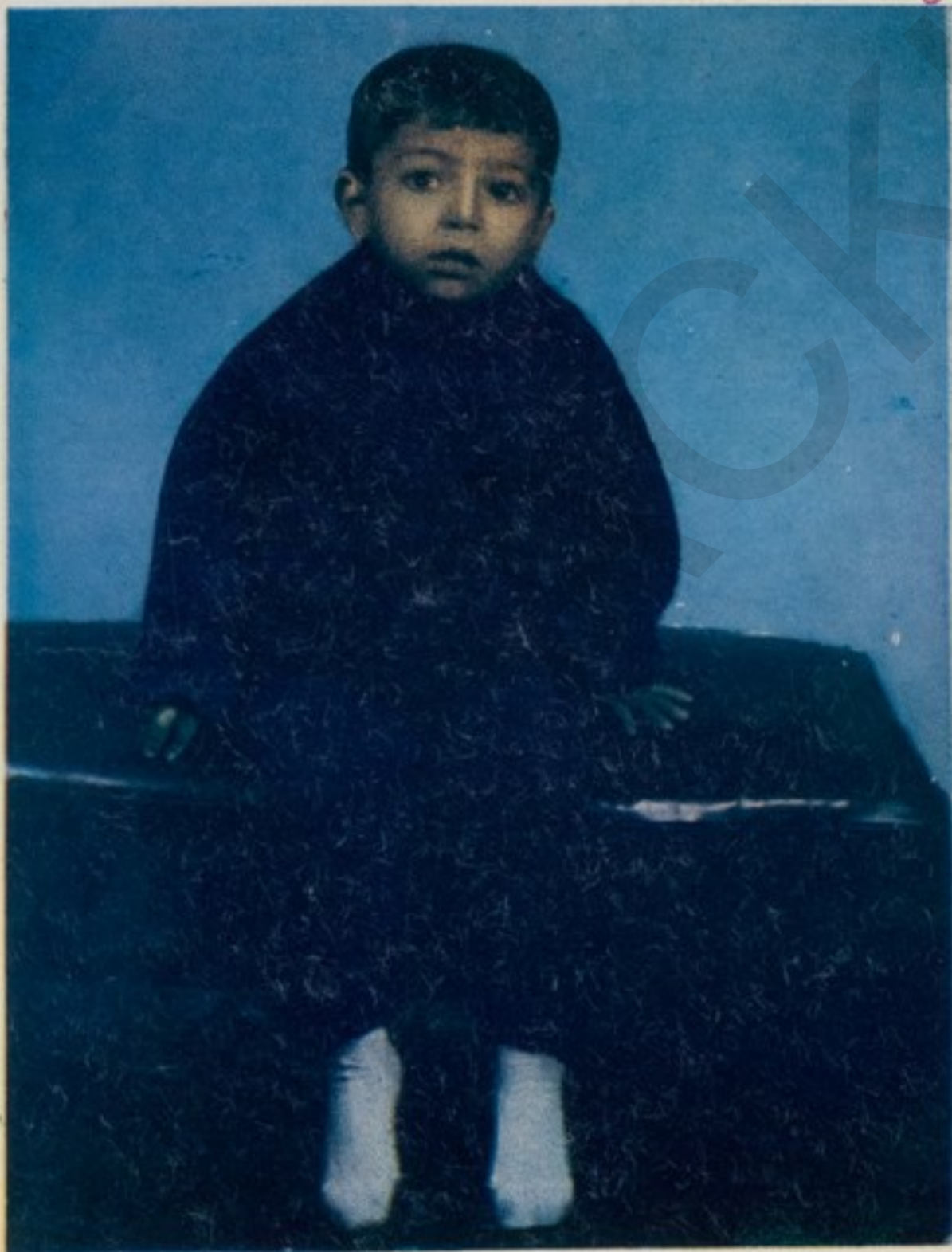
سید نسیم دوستدار مجله

محمدانور امین

دستگیر درویش :
مطالب تان همه برای ما رسید . از
همکاری تان تشکر می‌کنیم .
داستان تان در مجله نشر میگردد
و مطالب دیگر تان نیز نشر می‌شود .
به امید همکاری های دایمی تان .
دکمکیانو انیس



نقیله علومى همکار مجله - حمیرا دخترک زیبا در لباس
مجله



حسیب اله طفل ذکی وصحتمند .

همچنان به حیث بیک راست
در مسابقات اشتراک می نماید.
وی به مجله د کمکیانوانیس
دلچسپی دارد و به صفحات
برای زندگان و به قلم شما
علاقه مندی خاصی دارد .
در اخیر مصاحبه خواستیم
تا نظر اش را در مورد بیک شاکرد
که چه وقت می تواند شاکرد
ممتاز گردد پرسیدیم گفت: به
در جاه اول پابندی به حاضری
و به وقت خواندن درسها است
و داشتن تقسیم اوقات درسی
و معین کردن وقت تفریح همه
رول مهمی در ممتاز بو دن بیک
شاکرد دارد .

اطلاعات او کلتور

رئیس تحریر :

محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤل جلال نورانی

مہتمم: عبدالرشید آشتی

تلفون دفتر رئیس تحریر

۳۶۹۴۵

تلفون مدیر مسؤل

سوچبورڈ: ۳۶۸۵۱-۵۵

ارتباطی: ۵۳

آدرس: انصاری وات مطبعه

دولتی اداره کمکیانوانیس-

«مطبعه دولتی»

قیمت بیک شماره ۳-افغانی

موشك كوچك و پنسل



رسم کرد .
موش گفت : اینها هم
کیله است .
حالا خلاص شد؟ بیا دیگر



که دندانها یم میخارد .
موش گفت :
يك دقیقه دیگر صبر کن .
وقتی موش این عکس را دید



کمی لرزید و گفت : « این عکس
مثل چیز است . مثل
پش ... پش
اما پنسل کا رشن را ادامه
داد .

موش که دید : فریاد زد :
« وای ... پشك و گریخت
ورفت . »



بود و نبود يك پنسل كوچك
بود که مدام روی میز «لیلا» بود .
در اتاق «لیلا» يك موش كوچك
در يك سوراخ دیوار بود .

بعد مرا بخور .
موش گفت : بشمار خوب
پنسل حرکت کرد و یکدایره
بروی دیوار کشید . موش
گفت :

« این پنسل است ؟ »
پنسل گفت : « ممکن است

پنسل یا شد »
وسه دایره كوچك دیگر در
بین آن رسم کرد . موش پنسل
گفت :

« بلی آن پنسل است آنهم
سوراخها یش است . »
پنسل گفت : « ممکن است »
ويك دایره بز رنگ کشید .

پنسل گفت : « ممکن است »
ويك دایره بز رنگ کشید .

موش باخوشحالی گفت « سیب »
پنسل گفت : « ممکن سیب
باشد »

« صاحب من لیلا مرا عادت داده
که همیشه رسم کنم . حالا که
و چند تا شکل های دراز دیگر

يك روز «لیلا» به مکتب
رفته بود . موش آمد و پنسل را
از روی میز بادها نش گرفت .
آرا برد به نزدیک خازه کک خود
پنسل گفت :

« من از چوب ساخته شده ام .
داخل من هم زغال است . تو
نمی توانی مرا بخوری . چرا
مرا اینجا آوردی ؟ » موش
جواب داد :

دندانهای من میخارد . من
باید همیشه يك چیز ی را بجوم
ترا هم می جوم تا خارش دندانهایم
کم شود . » پنسل گفت :

« صاحب من لیلا مرا عادت داده
که همیشه رسم کنم . حالا که
و چند تا شکل های دراز دیگر

موش باخوشحالی گفت « سیب »
پنسل گفت : « ممکن سیب
باشد »

« صاحب من لیلا مرا عادت داده
که همیشه رسم کنم . حالا که
و چند تا شکل های دراز دیگر